

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت آموزش و پرورش شهرستان میناب

درسنامه ادبیات فارسی پایه هشتم

کاری از:

فائزه محرابی: معاون آموزشی دبیرستان ارشاد

مصطفی ناصری: دبیر ادبیات فارسی دبیرستان شاهد شهید عیسی ذاکری

سال تحصیلی: ۱۴۰۰-۱۳۹۹

« دست توانای معلم است که چشم انداز آینده ما را ترسیم می کند. »

« مقام معظم رهبری »

مقدمه:

در سال تحصیلی گذشته، در پی شیوع ویروس کرونا، آموزش‌های مجازی جایگزین آموزش‌های حضوری مدارس شد.

در این بین نیز برخی معلمان، با ابتکار و خلاقیت، سعی در تداوم امر آموزش و برقراری ارتباط هرچه بیشتر مجازی با دانش آموزان داشتند.

گفتنی است تعدادی از دانش آموزان به دلیل عدم دسترسی به تلفن همراه هوشمند یا اینترنت از آموزش‌های مجازی محروم شدند که برای تحقق عدالت آموزشی به شیوه‌های دیگر، از آموزش بهره مند شدند. یکی از این شیوه‌ها، تولید و تالیف درسنامه برای این دسته از دانش آموزان بود.

در این روزهای کرونایی مصمم شدیم تا با تولید درسنامه کتاب ادبیات فارسی پایه هشتم، برای سال تحصیلی جدید، گوشه‌ای از دلواپسی خانواده‌ها را برای آموزش فرزندانشان کاهش دهیم و امیدواریم که در ادامه نیز در کنار آموزش‌های حضوری در مدارس، این نوع درسنامه‌ها برای یادگیری بهتر مطالب به دانش آموزان کمک کند.

این درسنامه تمامی دروس کتاب فارسی (به جز دروس آزاد: درس پنجم و پانزدهم) را شامل می‌شود که در هر درس معانی کلمات، معانی اشعار، دانش‌های زبانی و ادبی، آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و آثار نویسندگان و

..... به روشی ساده، خلاصه و مفید بیان شده است. در قسمت پایانی درسنامه نیز به تفکیک هر درس، سوالاتی طرح شده تا دانش آموز پس از مطالعه هر درس برای ارزیابی خود به سوالات پاسخ دهد.

لازم به ذکر است که قسمت خودارزیابی و تمرین نوشتن کتاب فارسی در این درسنامه حذف شده است چرا که توصیه می‌شود دانش آموز پس از مطالعه درسنامه و با راهنمایی دبیر محترم خود، به این بخش‌ها پاسخ دهد.

امید است با یاری خداوند متعال، همگی عزممان را برای زمین‌گیر کردن ویروس کرونا جزم کرده و در عین حال از وظایف شغلی خود غافل نشویم.

به امید روزهای بهتر و سرشار از سلامتی

«تابستان ۱۳۹۹»

مصطفی ناصری

فهرست

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۱ | ستایش |
| ۴ | درس اول: پیش از اینها |
| ۱۱ | درس دوم: خوب جهان را ببین! صورتگرماهر |
| ۱۴ | درس سوم: ارمغان ایران |
| ۱۷ | درس چهارم: سفرشکفتن |
| ۲۱ | درس ششم: راه نیک بختی |
| ۲۳ | درس هفتم: آداب نیکان |
| ۲۶ | درس هشتم: آزادگی |
| ۳۰ | درس نهم: نوجوان باهوش، آشپززاده وزیر، گریه امیر |
| ۳۲ | درس دهم: قلم سحر آمیز، دو نامه |
| ۳۵ | درس یازدهم: پرچم داران |
| ۳۸ | درس دوازدهم: شیرحق |
| ۴۲ | درس سیزدهم: ادبیات انقلاب |
| ۴۴ | درس چهاردهم: یاد حسین (ع) |
| ۴۷ | درس شانزدهم: پرنده آزادی، کودکان سنگ |
| ۵۱ | درس هفدهم: راه خوشبختی |

به نام خدایی که جان آفرید

شاعر: سعدی

قالب شعر: مثنوی

آثار: بوستان، گلستان

بیت اول:

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید

نثر روان: سخن را با نام خدایی آغاز می‌کنم که به انسان جان بخشید و حرف زدن را به او یاد داد.

بیت دوم:

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

دستگیر: یاریگر، مددکار ✨ کریم: بخشنده ✨ خطا بخش: کسی که اشتباه ما را نادیده می‌گیرد

پوزش پذیر: قبول کننده عذر و پوزش ✨

نثر روان: خداوندی که انسان را در کارها یاری می‌کند و خطاهایش را نادیده می‌گیرد، عذر خواهیش را می‌پذیرد.

دستگیری کردن: ← کنایه از کمک کردن ✨

تکرار: ← صدای «-» واج آرای، حرف «ش» واج آرای ✨

بیت سوم:

پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس

پرستار: فرمانبر ✨ بنی آدم: انسان ✨

نثر روان: همه موجودات دنیا فرمانبردار دستور و امر خداوند هستند.

بنی آدم و مرغ و مور و مگس: منظور تمام موجودات دنیا ✨

بیت چهارم:

یکی را به سر برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

بخت: اقبال و خوشبختی ✨

نثر روان: خداوند هر کس را بخواهد خوشبخت می‌کند و هر کس را که بخواهد به پستی و خواری می‌رساند.

تاج بر سر نهادن: ← کنایه از خوشبخت کردن و بزرگ داشتن ✨

از تخت به خاک آوردن: ← کنایه از پست و خوار کردن ✨

بیت پنجم:

گلستان گند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل
نثر روان: خداوند آتش را برای حضرت ابراهیم به گلستان تبدیل می‌کند و فرعون و گروهش را با غرق کردن در آب رود نیل به آتش جهنم می‌اندازد.

✿ خلیل: لقب حضرت ابراهیم « این بیت اشاره به ماجرای انداختن حضرت ابراهیم در آتش توسط نمروود و عبور حضرت موسی و یارانش از رود نیل دارد »

بیت ششم:

به درگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر
نثر روان: همه بزرگان دنیا در برابر خداوند، تمام بزرگی خود را فراموش می‌کنند و فروتنی و تواضع می‌کنند.
 ✿ نهاده بزرگی ز سر: ← کنایه از فراموش کردن بزرگی

بیت هفتم:

جهان متفق بر الهیتش فرومانده از گنه ماهیتش
 ✿ متفق: متحد ✿ الهیت: خدایی ✿ فرومانده: ناتوان ✿ ماهیت: حقیقت، ذات ✿ گنه: حقیقت، ذات
نثر روان: همه مردم دنیا به وجود خداوند اقرار و اعتراف می‌کنند اما در شناخت حقیقت و ذات خداوند ناتوان هستند.

✿ جهان: منظور انسان ها، مردم دنیا ✿ فرو ماندن: ← کنایه از ناتوانی و بیچارگی

بیت هشتم:

بشر ماورای جلالش نیافت بصر منتهای جمالش نیافت
 ✿ بشر: انسان ✿ ماورا: آنچه در پشت چیزی باشد ✿ جلال: بزرگی و شکوه ✿ بصر: بینایی
 ✿ منتهای: پایان، آخر ✿ جمال: زیبایی
نثر روان: انسان در تمام موجودات، بزرگتر و زیباتر از خداوند پیدا نمی‌کند. « انسان در شناخت بزرگی و جمال خداوند ناتوان است »

بیت نهم:

تأمل در آیینۀ دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی
نثر روان: اگر به دل و درون خود توجه کنی، کم کم وجودت از آلودگی‌ها پاک می‌شود.



آئینه دل: ← تشبیه « دل مانند آینه است »

بیت دهم:

مُحال است سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی مصطفی

مُحال: غیر ممکن مصطفی: لقب حضرت محمد (ص)

نثر روان: ای سعدی، تنها راه برای رسیدن به صفا و پاکی از آلودگی‌ها، پیروی از حضرت محمد(ص) است.

فائزه محرابی

مصطفی ناصری

پیش از اینها

قالب شعر: مثنوی

شاعر: قیصر امین پور

آثار: در کوچه های آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو، آیینه های ناگهان

بیت اول:

پیش از اینها فکر می کردم خدا خانه ای دارد میان ابرها

پیش از اینها: در گذشته

نثر روان: در گذشته فکر می کردم که خدا، خانه ای در میان ابرها دارد.

بیت دوم:

مثل قصر پادشاه قصه ها خشتی از الماس و خشتی از طلا

خشت: آجر

نثر روان: مانند قصر پادشاه قصه ها، آجرهای خانه اش از الماس و طلاست.

تشبیه: ← خانه خدا به قصر پادشاه

بیت سوم:

پایه های برجش از عاج و بلور بر سر تختی نشسته با غرور

پایه: ستون عاج: استخوان فیل که گران قیمت است و در ساختن اشیای تزیینی به کار می رود

نثر روان: ستون های کاخش از جنس عاج و بلور است و خودش با غرور کامل روی تخت پادشاهی نشسته است.

بیت چهارم:

ماه، برق کوچکی از تاج او هر ستاره، پولکی از تاج او

نثر روان: فکر می کردم ماه، درخشش کوچکی از تاج خداوند است و هر ستاره ای یکی از پولک های روی تاج اوست.

بیت پنجم:

رعد و برق شب، طنین خنده اش سیل و طوفان، نعره توفنده اش

طنین: صدا، آواز توفنده: غوغا کننده، ویران کننده

نثر روان: صدای رعد و برق شبانه را، صدای خنده های خداوند تصور می کردم و حوادثی مثل سیل و طوفان را صدای عصبانیت و خشم او می دانستم.

بیت ششم:

هیچ کس از جای او آگاه نیست هیچ کس را در حضورش راه نیست
نثر روان: هیچکس نمی داند جای او کجاست و هیچکس اجازه ندارد به حضور او برود و او را ببیند.

بیت هفتم:

آن خدا بی رحم بود و خشمگین خانه اش در آسمان، دور از زمین
نثر روان: آن خدایی که من تصور می کردم، بی رحم و خشمگین بود و خانه اش در آسمان و دور از زمین بود.

بیت هشتم:

بود، اما در میان ما نبود مهربان و ساده و زیبا نبود
نثر روان: آن خدا وجود داشت اما در بین ما نبود. مهربان و ساده و زیبا نبود.


بیت نهم:

در دل او، دوستی جایی نداشت مهربانی هیچ معنایی نداشت
نثر روان: دوستی برایش بی معنی بود و مهربان بودن را نمی دانست.

بیت دهم:


هر چه می پرسیدم از خود از خدا از زمین از آسمان از ابرها
نثر روان: هر چه از دیگران در مورد خدا، آسمان و زمین می پرسیدم

بیت یازدهم:

زود می گفتند: این کار خداست پرس و جو از کار او کاری خطاست
خطا: اشتباه 

نثر روان: سریع می گفتند: این قسمت و حکمت است و پرسیدن در مورد کارهای خداوند، نادرست و اشتباه است.

بیت دوازدهم:

نیت من در نماز و در دعا ترس بود و وحشت از خشم خدا
نیت: قصد، هدف 

نثر روان: نیت و قصد من از خواندن نماز و دعا، تنها در امان ماندن از خشم او بود.



بیت سیزدهم:

پیش از اینها، خاطر م دلگیر بود از خدا در ذهنم این تصویر بود
نثر روان: در گذشته تصویر خوبی از خدا نداشتم و ناراحت بودم

بیت چهاردهم:

تا که یک شب دست در دست پدر راه افتادم به قصد یک سفر
نثر روان: تا اینکه یک شب همراه با پدرم به قصد سفر به راه افتادیم.

بیت پانزدهم:

در میان راه، در یک روستا خانه‌ای دیدیم خوب و آشنا
نثر روان: در میان راه در یک روستا، خانه‌ای خوب و آشنا دیدیم.

بیت شانزدهم:

زود پرسیدم: پدر، اینجا کجاست؟ گفت: اینجا خانه خوب خداست
نثر روان: زود از پدرم پرسیدم: اینجا کجاست؟ پدرم گفت: اینجا خانه خوب خداوند است.

بیت هفدهم:

گفت: اینجا می‌شود یک لحظه ماند گوشه‌ای خلوت نمازی ساده خواند
نثر روان: پدرم گفت: اینجا می‌شود برای لحظاتی توقف کرد و در گوشه‌ای خلوت، نماز خواند.

بیت هجدهم:

با وضویی دست و رویی تازه کرد با دل خود گفت و گویی تازه کرد
نثر روان: با وضو گرفتن، آبی به دست و صورت خود بزنیم و با خودمان، خلوت و گفتگو کنیم.

بیت نوزدهم:

گفتمش: پس آن خدای خشمگین خانه‌اش اینجاست؟ اینجا در زمین؟
نثر روان: به پدرم گفتم: پس آن خدای خشمگین و عصبانی، خانه‌اش اینجاست؟ و در روی زمین خانه دارد؟

بیت بیستم:

گفت: آری خانه او بی ریاست
فرش هایش از گلیم و بور ریاست

بی ریا: ساده، بدون ناپاکی
بوریایا: حصیری که از نی می بافند

گلیم: نوعی فرش

نثر روان: پدرم گفت: بله. خانه خدا ساده و بدون ناپاکی است. فرش های این خانه نیز چیزی جز گلیم و حصیر نیست.

بیت بیستم و یکم:

مهربان و ساده و بی کینه است
مثل نوری در دل آینه است

نثر روان: خداوند، مهربان و ساده و بی کینه است و مانند نوری در دل آینه است.

مثل نوری در دل آینه است: ← تشبیه «خداوند به نور تشبیه شده است»

بیت بیست و دوم:

عادت او نیست خشم و دشمنی
نام او نور و نشانش روشنی

نثر روان: خداوند دارای خشم و دشمنی نیست و نام او نور و نشانه اش روشنایی است.

بیت، اشاره دارد به آیه قرآن: الله نور کل نور

بیت بیست و سوم:

تازه فهمیدم خدایم این خداست
این خدای مهربان و آشناست

نثر روان: تازه متوجه شدم که خدای من، این خدا است که خوب و مهربان و آشنا است.

بیت بیست و چهارم:

دوستی از من به من نزدیک تر
از رگ گردن به من نزدیک تر

نثر روان: خداوند مانند دوستی است که از خودم به من نزدیک تر است و حتی از رگ گردن هم به بنده هایش نزدیک تر است.

بیت، اشاره دارد به آیه قرآن: نحن اقرب الیه من حبل الوريد: ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.

بیت بیست و پنجم:

می توانم بعد از این، با این خدا
دوست باشم، دوست، پاک و بی ریا

نثر روان: از این به بعد می توانم با این خدا، دوست باشم و یک دوستی پاک و بی ریا داشته باشم.

دانش ادبی: یادآوری

نثر: سخنی است که دارای وزن و قافیه نباشد. به تمام متن‌های کتاب که شعر نیستند، نثر گفته می‌شود.

مثال: از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است.

نظم: سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد. به تمام شعرها، نظم گفته می‌شود.

مثال: به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

جملهٔ زبانی و ادبی

جملهٔ زبانی: جمله‌ای است که مقصود و منظوری را ساده و بدون زیبایی‌های ادبی بیان می‌کند.

مثال: خورشید طلوع کرد.

جملهٔ ادبی: جمله‌ای است که مقصود و منظوری را زیبا، تاثیرگذار و همراه با آرایه‌های ادبی بیان می‌کند.

مثال: صبحگاهان، خورشید خانم از پشت کوهها به مردم شهر سلام کرد.

مثال بیشتر:

زبانی: باران از آسمان می‌بارد. ادبی: قطرات باران مانند دانه‌های الماس از آسمان بر زمین ریخت.

زبانی: دوستم زیبا است. ادبی: چهره‌ی دوستم مانند گل‌های بهاری زیباست.

قافیه و ردیف

قافیه: به کلماتی که در انتهای هر دو مصراع می‌آیند، هم وزن و هم آهنگ هستند و در حرف یا حروفی با هم مشترک هستند، قافیه می‌گویند. قافیه معمولاً قبل از ردیف در شعر می‌آید.

مثال:

تامل در آیینۀ دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی

دل و حاصل: قافیه هستند زیرا دارای آهنگ هستند، در انتهای مصراع آمده‌اند، حرف مشترک آنها « ل » است

تا که یک شب دست در دست پدر راه افتادم به قصد یک سفر

پدر و سفر: قافیه هستند زیرا دارای آهنگ هستند، در انتهای مصراع آمده‌اند، حرف مشترک آنها « ر » است

ردیف: به کلماتی که دقیقاً مثل هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می‌گویند. ردیف کلمه‌ای است که در پایان دو مصراع، تکرار می‌شود.

مثال:

هیچکس از جای او آگاه نیست هیچکس را در حضورش راه نیست { **نیست:** ردیف }

با وضویی دست و رویی تازه کرد با دل خود گفت و گویی تازه کرد { **تازه کرد:** ردیف }

نکته: گاهی یک شعر یا یک بیت می‌تواند ردیف نداشته باشد.

مثال:

عادت او نیست خشم و دشمنی نام او نور و نشانش روشنی




دشمنی و روشنی: قافیه هستند. « این بیت، ردیف ندارد »

به خدا چه بگوییم؟

برگرفته از کتاب « رسالهٔ قشیریہ » ابوالقاسم قشیری

نثر: ساده و روان


روزی غلامی گوسفندان اربابش را به صحرا بُرد. گوسفندان در دشت سرگرم چَرا بودند که مسافری از راه رسید و با دیدن انبوه گوسفندان به سراغ آن غلام (چوپان) رفت و گفت: «از این همه گوسفندان، یکی را به من بده».

غلام: خدمتکار  ارباب: صاحب، رییس  انبوه: زیاد، فراوان 

نثر روان: روزی خدمتکاری گوسفندان صاحب خود را برای چرا به صحرا برده بود. وقتی گوسفندان مشغول چرا بودند مسافری از راه رسید و با دیدن آن همه گوسفند، پیش خدمتکار رفت و گفت: از این همه گوسفند یکی را به من بده

چوپان گفت: نه نمی توانم این کار را بکنم؛ هرگز! مسافر گفت: یکی را به من بفروش چوپان گفت: گوسفندان از آن من نیست» مرد گفت: «خداوندش را بگوی که گرگ ببرد» غلام گفت: «به خدا چه بگوییم

خداوند: صاحب 

نثر روان: چوپان گفت: من نمی توانم این کار را بکنم؛ هرگز! مسافر گفت: پس یکی را به من بفروش چوپان گفت: گوسفندان مال من نیست. مرد گفت: به صاحب گوسفند بگو یکی را گرگ برده است. غلام گفت: به خدا چه بگوییم؟! 

تاکید حکایت بر این است که همیشه و در همه حال امانتدار باشیم و بدانیم که خدا شاهد اعمال ما است.

مصطفی ناصری

خوب، جهان را ببین

برگرفته از ترجمه نهج البلاغه

نثر: ساده وران

واژه های مهم

عظمت: بزرگی

انباشته شده: جمع شده

برافراشته: بلند کرده

خزان: پاییز

زر: طلا

ناب: خالص

جلوه: ظاهر، پیدایی

کاکل: تاج

شکاف: سوراخ

خالق: آفریننده

بی همتا: بی مانند

اسرار: رازها

پرتو: روشنایی

حدقه: کاسه چشم، مردمک چشم

دفع: دور کردن

جثه: اندام، بدن

فراز: بلندی، بالا

درهم آمیخته: ترکیب شده

صور تگرماهر

شاعر: قآنی شیرازی

قالب شعر: قصیده

اثر: پریشان

بیت اول:

راستی را کس نمی داند که در فصل بهار از کجا گردد پدیدار، این همه نقش و نگار؟

نور روان: به راستی کسی نمی داند که در فصل بهار، اینهمه زیبایی از کجا به وجود آمده است؟

بیت دوم:

عقلها حیران شود کز خاک تاریک نژند چون برآید این همه گل های نغز کامکار؟

حیران: متعجب نژند: سرد و بی روح چون: چگونه نغز: خوب و نیکو

کامکار: کامروا، خوشبخت

نثر روان: عقل انسان متعجب می‌شود که چگونه از این خاک تاریک و سرد، اینهمه گل‌های زیبا و خوش رنگ به وجود آمده است؟

✿ عقل‌ها حیران شود: ← تشخیص

بیت سوم:

چون نپرسی کاین تمائیل از کجا آمد پدید؟ چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار؟

✿ تمائیل: تصویرها ✿ چون: چرا

نثر روان: چرا نمی‌پرسی که اینهمه تصاویر زیبا از کجا به وجود آمده‌اند؟ چرا جستجو نمی‌کنی که اینهمه تصاویر از کجا آمده‌اند؟

بیت چهارم:

برق از شوق که می‌خندد بدین سان قاه قاه؟ ابر از هجر که می‌گرید بدین سان زار زار؟

✿ هجر: دوری ✿ قاه قاه: صدای بلند خنده ✿ زار زار: با ناله گریستن

نثر روان: رعد و برق از اشتیاق چه کسی با صدای بلند می‌خندد؟ ابر از دوری چه کسی اینگونه زار زار گریه می‌کند؟

✿ می‌خندد و می‌گرید: ← متضاد ✿ خندیدن و گریه کردن ابر: ← تشخیص

بیت پنجم:

کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر این همه صورت برد بر صفحه هستی به کار؟

✿ صورتگر: نقاش (منظور از صورتگر: خداوند) ✿ صورت: نقش ✿ صفحه هستی: دنیا، جهان

نثر روان: آن نقاش ماهر و توانا چه کسی است که بدون تقلید از دیگران، اینهمه نقش و نگار در جهان به کار برده است؟

✿ صفحه هستی: ← تشبیه « هستی به صفحه تشبیه شده است »

« مفهوم بیت: خداوند، بزرگ ترین نقاش طبیعت است. »

دانش ادبی: تشبیه و ارکان تشبیه

تشبیه: وقتی کسی یا چیزی را به چیز دیگر، مانند می‌کنیم، از تشبیه استفاده کرده‌ایم.

مانند:

* مادرم مانند گل زیبا است. * دلش مانند دریا، بخشنده است.

ارکان تشبیه: هر تشبیه چهار رکن دارد:

۱. **مُشَبَّه:** کلمه‌ای است که آن را به چیز دیگر، شبیه و مانند کرده‌اند. مشبه معمولاً در ابتدای جمله می‌آید.

۲. **مُشَبَّه بَه:** چیزی که مشبه، به آن شبیه و مانند شده است.

۳. **وجه شَبَه:** کلمه‌ای است که شباهت بین مشبه و مشبه به را بیان می‌کند.

۴. **آدات:** به کلمات {مثل، مانند، همچون، چون، همانند، بسان، چو، چونان و...} که نشانگر تشبیه هستند، آدات می‌گویند.

مثال:

* تنش چون بید، لرزان است. {تنش: مشبه - چون: آدات - بید: مشبه به - لرزان: وجه شبه}

* علی (ع) مانند شیر، شجاع است. {علی: مشبه - مانند: آدات - شیر: مشبه به - شجاع: وجه شبه}

* موهایش همچون برف، سپید شده است. {موهایش: مشبه - همچون: آدات - برف: مشبه به - سپید: وجه شبه}

* ایام گل، چو عمر، به رفتن شتاب کرد. {ایام گل: مشبه - چو: آدات - عمر: مشبه به - به رفتن شتاب کرد: وجه شبه}

نکته: گاهی اوقات، رکن سوم و چهارم در تشبیه، حذف می‌شود.

مثال:

درخت دوستی {درخت: مشبه ---- دوستی: مشبه به ---- دوستی به درخت، شبیه شده است.}

باران رحمت {باران: مشبه ---- رحمت: مشبه به ---- رحمت به باران، شبیه شده است.}

ارمغان ایران

برگرفته از کتاب «فرزند ایران» میر جلال الدین کزازی

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| پیراسته: پاکیزه، آراسته | کهن: قدیمی |
| آلایش: آلودگی | درازنا: طول: درازا |
| پلشتی: آلودگی، ناپاکی | سپند: مقدس، ارجمند |
| ددی: وحشی گری | فَر: شکوه |
| والایی: ارجمندی | فروغ: روشنایی |
| خاستگاه: محل پیدایش | فرزانگی: دانایی |
| بُخردان: دانایان | فرهیخته: ادب آموخته |
| روشن رای: نیک اندیش | تیره رای: بد اندیش |
| گُرد: پهلوان | خیره روی: گستاخ |
| پُردل: شجاع | ارمغان: سوغات، هدیه |
| همگنان: همگان، همه | خرد: عقل |
| بُن جان: صمیم دل، ته قلب | پاس: احترام، حق شناسی |
| تبار: اصل، نژاد | خامه: قلم |
| نستوه: خستگی ناپذیر | نزاده: اصیل، نجیب |
| سزاوار: لایق، شایسته | بسنده: کافی |
| دریغ: کوتاهی | خَرْد: کوچک، ریز |
| خیرگی: حیرت | سِتبر: محکم |
| خوار: پست، ذلیل | سَتوار: پایدار، ثابت |
| بیشه: نی زار، جنگل کوچک | تکاپوی: تلاش، کوشش |

چند نکته مهم از متن درس:

- ☀️ سرفرود آوردن: ← کنایه از احترام گذاشتن
- ☀️ استوار چون کوه می کوشند: ← تشبیه
- ☀️ شیر شیران هستی: ← تشبیه
- ☀️ بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه: ← تشبیه «فرهنگ و ادب و اندیشه را به بیشه تشبیه کرده است
- ☀️ بار بر دوش نهادن: ← کنایه از مسئولیت بر عهده کسی گذاشتن

دانش ادبی: واج آرای یا نغمه حروف

واج آرای: به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوت) در یک عبارت یا بیت، واج آرای یا نغمه حروف گفته می شود.

صامت: به تمام حروف الفبا، صامت گفته می شود.

مانند: آ، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص،

مصوت: به دو دسته تقسیم می شود:

۱. مصوت کوتاه: - ، - ، -

۲. مصوت بلند: آ، ای، او

مثال:

★ خیال خال تو با خود، به خاک خواهم برد:

« واج آرای در حرف خ »

★ جان بی جمال جانان، میل جهان ندارد:

« واج آرای در حرف ج »




★ ریاست به دست کسانی خطاست، که از دستشان، دستها بر خداست:

« واج آرای در حرف س »

همدلی و اتحاد


نثر: ساده و روان برگرفته از کتاب «جامع التواریخ» خواجه رشید الدین فضل الله

فرمانروایی فرزندان خود را پند می داد و در آن میان چوبه تیری از تیردان بیرون کشید و به ایشان داد و گفت: « بشکنید » به اندک نیرویی شکستند دیگر بار دو عدد داد. باز به آسانی شکستند.

پند: نصیحت  چوبه تیر: تیر چوبی  تیردان: جعبه تیر  دیگر بار: باردیگر 

نثر روان: پادشاهی فرزندان خود را نصیحت می کرد و در حال نصیحت کردن یک تیر چوبی را از جعبه تیر بیرون آورد و به فرزندان داد و گفت: بشکنید همه به راحتی شکستند. باردیگر دو تیر به هریک داد و دوباره تیرها را شکستند.

بدین ترتیب بر تعداد چوب ها افزود تا به بیش از ده رسانید. آنگاه زور آزمایان از شکست آن در ماندند.

زور آزمایان: کسانی که با هم رقابت می کردند 

نثر روان: به همین شکل بر تعداد تیرها اضافه کرد تا به بیشتر از ده تیر رسید. در این هنگام فرزندان که در شکستن تیرها با هم رقابت می کردند نتوانستند تیرها را بشکنند.

تاکید حکایت بر داشتن همدلی و اتحاد برای کسب موفقیت و پیروزی است.

مصطفی ناصری

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| نصیب: بهره، قسمت | حکیم: انسان دانا |
| آرمان: آرزو | تصور: پنداشتن، فکر کردن |
| اصول: ریشه‌ها، پایه‌ها | منطقی: آنچه از روی عقل و فکر باشد |
| نشیب: سرازیری | فراز: بالا |
| آراسته: زیبا، مرتب | مهارت: توانایی در کار، ماهر بودن |
| نظیر: مثل، مانند | مشقت: رنج، زحمت |
| تدبیر: اندیشیدن | استعداد: توانایی |
| طراوت: شادابی، تازگی | چیرگی: پیروزی |
| توکل: کار خود را به خدا سپردن | سرشار: پر |
| | سنجیده: دقیق، حساب شده |

دانش زبانی: یادآوری اجزای جمله و معرفی اسم

نهاد: به کلمه یا کلمه هایی که معمولاً در ابتدای جمله می آیند و انجام کاری یا داشتن حالتی به آن ها نسبت داده می شود «نهاد» می گویند.

مانند: «نوجوانی، دوره شور و شوق و شکوفایی است.» ← (نوجوانی) نهاد

نکته مهم: برای پیدا کردن نهاد، اگر شعر داشته باشیم ابتدا اجزای جمله را مرتب و سر جای خودش قرار می دهیم، بعد نهاد و سایر قسمت های خواسته شده را مشخص می کنیم.

مانند: « بر درختی شکوفه ای خندید در کتابی بهار معنا شد »

« شکوفه بر درخت خندید و بهار در کتابی معنا شد » (شکوفه ← نهاد جمله اول - بهار ← نهاد جمله دوم) «

برای پیدا کردن نهاد از این دو سوال + فعل کمک می گیریم. ۱- چه کسی؟ ۲- چه چیزی؟

مانند: « عاقل ابتدا فکرمی کند و بعد زبان می گشاید » چه کسی فکر می کند؟ عاقل ← نهاد

مانند: « تیر با سرعت به قلب هدف اصابت کرد » چه چیزی اصابت کرد؟ تیر ← نهاد

نکته: گاهی نهاد از جمله حذف می شود.

مانند: با بهاری که می رسد از راه سبز شو تازه شو بهاری شو (تو ← نهاد حذف شده است).

متمم

متمم: کلمه ای است که بعد از حرف اضافه در جمله می آید. حرف اضافه مانند «از، به، در، با، بی، بر، برای» قبل از متمم به کار می روند و نشانه متمم (حرف اضافه) هستند.

مثال:

پدرم از سفر برگشت. (سفر: متمم)

دانش آموزان به پارک رفتند. (پارک: متمم)

علی روزنامه را به دوستش داد. (دوستش: متمم)

مینا کتاب را از بازار خرید. (بازار: متمم)

مفعول

مفعول، کلمه ای است که قبل از نشانه «را» در جمله می آید.

مثال: دوستم، کتاب را برداشت. کودک، غذا را خورد. مریم، دوستش را دید.

نکته: هرگاه نشانه «را» در جمله نبود، برای تشخیص مفعول، دو راه وجود دارد:

راه اول: جمله را با «چه کسی را یا چه چیزی را» سوالی می کنیم، اگر جمله معنی داد، آن واژه مفعول است.

مثال: علی، سیب خورد. علی چه چیزی را خورد؟ علی سیب را خورد. سیب: مفعول

مثال: پرنده، دانه خورد. پرنده چه چیزی را خورد؟ پرنده دانه را خورد. دانه: مفعول

راه دوم: خودمان نشانه «را» را بعد از واژه اضافه می کنیم. اگر جمله معنی داد، آن واژه مفعول است.

مثال: مادرم، لباس خرید. مادرم، لباس «را» خرید. لباس: مفعول

مثال: پرستار، آمیول زد. پرستار، آمیول «را» زد. آمیول: مفعول

اسب، سریع دوید.

راه اول: اسب، چه چیزی را دوید؟ معنی ندارد. { این جمله مفعول ندارد. }

راه دوم: اسب، سریع «را» دوید. معنی ندارد. { این جمله مفعول ندارد. }

دانش زبانی: اسم

اسم: به کلماتی که برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌روند، اسم می‌گویند.

اسم می‌تواند در جایگاه نهاد، مفعول و یا متمم قرار گیرد.

مثال:

زهرا کتاب را برداشت.

{ زهرا: نهاد «اسم» ---- کتاب: مفعول «اسم» ---- برداشت: فعل }

دوستم به سفر رفت.

{ دوستم: نهاد «اسم» ---- سفر: متمم «اسم» ---- رفت: فعل }

***نتیجه می‌گیریم: اجزای اصلی تشکیل دهنده جمله، «اسم و فعل» هستند.**


راه نیک‌بختی

شاعر: ایرج میرزا

قالب شعر: مثنوی

بیت اول:

زین گفته، سعادت تو جویم پس یاد بگیر، هر چه گویم

سعادت: خوشبختی 

نثر روان: با گفتن این سخنان، خوشبختی را برای تو می‌خواهم. پس هر چه می‌گویم خوب یاد بگیر.

بیت دوم:


می‌باش به عمر خود سحر خیز وز خواب سحرگهان بهره‌یز

نثر روان: در زندگی سحر خیز باش و از خواب صبحگاهی، دوری کن.

بیت سوم:

با مادر خویش، مهربان باش آماده خدمتش به جان باش

نثر روان: با مادرت مهربان باش و همیشه آماده خدمت به او باش.

آماده خدمتش به جان باش: ← کنایه از آماده خدمت بودن با دل و جان 

بیت چهارم:


با چشم ادب، نگر پدر را از گفته او مپیچ، سر را

نثر روان: با پدر خود با ادب رفتار کن و از فرمان او سرپیچی نکن.

چشم ادب: ← تشخیص  مپیچ سر را: ← کنایه از نافرمانی

بیت پنجم:

چون این دو شوند از تو خرسند خرسند شود ز تو خداوند

خُرسند: راضی 

نثر روان: وقتی پدر و مادر از تو راضی باشند، خداوند نیز از تو راضی می‌شود.

بیت ششم:

چون بادب و تمیز باشی پیش همه کس، عزیز باشی

نثر روان: وقتی بادب و پاکیزه باشی، پیش همه عزیز و دوست داشتنی هستی.

بیت هفتم:

می کوش که هر چه گوید استاد گیری همه را به چابکی یاد
 می کوش: تلاش کن، بکوش استاد: معلم چابکی: زیرکی، با سرعت
 نثر روان: تلاش کن تا هر چیزی که معلمت می گوید، به سرعت آنها را یاد بگیری.

بیت هشتم:

زنها مگو سخن به جز راست هر چند تو را در آن ضررهاست
 زنها: مواظب باش مواظب باش
 نثر روان: مواظب باش به جز سخن راست، حرفی نزنی هر چند گفتن حرف راست، به ضرر تو باشد.
 اشاره به حدیث: النجاه فی الصدق

بیت نهم:

هر شب که روی به جامه خواب کن نیک، تامل اندر این باب
 جامه خواب: بستر خواب تامل: فکر کردن
 نثر روان: هر شب که برای خوابیدن به رختخواب می روی، در این باره خوب فکر کن.

بیت دهم:

کان روز به علم تو چه افزود وز کرده خود چه برده ای سود
 نثر روان: که آن روز به دانش تو چه چیزی اضافه کرد؟ و از اعمال و رفتارت چه سودی برده ای؟

بیت یازدهم:

روزی که در آن نکرده ای کار آن روز ز عمر خویش، شمار
 نثر روان: روزی که در آن هیچ کاری نکرده ای، آن روز را جزء عمرت حساب مکن.

دانش ادبی: ادبیات اندرزی

ادبیات تعلیمی: به سروده ها و نوشته هایی که سرشار از پند و اندرز و نصیحت است و در آنها راه بهتر زیستن و خوشبختی را نشان می دهد، ادبیات اندرزی یا تعلیمی می گویند.
 مانند: کتاب بوستان و گلستان سعدی، مثنوی مولانا و

آداب نیکان

برگرفته از کتاب «جامع التمثیل» محمدحبله رودی

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| عارف: دانا، آگاه | به قدر: به اندازه |
| مریدان: ارادتمندان، شاگردان | مستمعان: شنوندگان |
| از پی: به دنبال | از بهر: به خاطر |
| مرا با او کار است: من با او کار دارم | معترف: اعتراف کردن، به زبان آوردن |
| ارشاد: راهنمایی | دعوی: ادعا کردن |
| عرض کرد: گفت، بیان کرد | بغض: گرفتگی گلو |
| باری: آگاه باش | دستاورد: نتیجه |
| مرشد: راهنما | طعام: غذا |

اخلاق رایانه ای

| | |
|--|------------------------|
| زیست: زندگی کردن | سنت: راه، روش |
| چرتکه: وسیله شمارش اعداد (نوعی ماشین حساب) | حریم: قلمرو، محدوده |
| چاپار: نامه رسان | معیار: اندازه |
| اسطرلاب: ابزار تعیین ستارگان | حرمت: احترام |
| عصر: دوره، زمان | پاس داشتن: مراقبت کردن |
| چیرگی: تسلط | حصار: دیوار |
| هنجار: روش، رفتار | رهاورد: هدیه، سوغات |
| مظاهر: نشانه ها | جمال: زیبایی |
| متعالی: بلند مرتبه | غفلت: بی خبری |
| بی هیاهو: بی سر و صدا | فضایل: خوبی ها |

برخی از آرایه های متن:

اینترنت پنجره ای است: ← تشبیه

این ابزارها همچون بمب ویرانگری خواهند شد: ← تشبیه

دانش زبانی: گروه اسمی و هسته

گروه اسمی: گروه اسمی یکی از ارکان جمله است و می تواند یک کلمه یا بیشتر باشد.

مثال: دانش آموز باهوش {گروه اسمی} - لباس بلند {گروه اسمی} - زهرا آمد {زهرا: گروه اسمی}

مهم ترین جزء گروه اسمی، **هسته** است. **هسته** معمولاً اولین کلمه ای است که در جمله، نشانه کسره { - } می گیرد.

دانش آموز باهوش {دانش آموز: هسته} - لباس بلند {لباس: هسته} - زهرا آمد {زهرا: هسته}

گروه اسمی می تواند نقش نهاد، مفعول، متمم، مسند داشته باشد.

مثال:

دانش آموز، باهوش است {دانش آموز: نهاد، باهوش: مسند}

خیاط، لباس را با پارچه خوب دوخت {خیاط: نهاد - لباس: مفعول - پارچه خوب: متمم}

نکته ۱: کلمه یا کلماتی که **قبل از هسته** می آیند، **وابسته پیشین** نام دارند و کلمه یا کلماتی که **بعد از هسته** می آیند، **وابسته پسین** نام دارند.

نکته ۲: اگر در یک گروه اسمی، هیچ یک از کلمات صدای کسره نداشت؛ **آخرین کلمه، هسته است.**

مثال: این دو مرد {مرد: هسته} همین شهر {شهر: هسته}

نکته ۳: یک کلمه (اسم) به تنهایی هم می تواند گروه اسمی باشد.

مثال: کلاس {کلاس: هسته}

نثر: ساده و روان


برگرفته از کتاب «اسرار التوحید» محمدبن منور

وقتی جولاهه‌ای به وزارت رسیده بود. هر روز بامداد برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها در آن جا شدی و ساعتی در آنجا بودی. پس برون آمدی و به نزد امیر رفتی.

جولاهه: بافنده  بامداد: صبح خیلی زود  ساعتی: زمانی، مدتی  امیر: فرمانروا، حاکم


نثر روان: زمانی یک بافنده، وزیر شده بود. هر روز صبح خیلی زود از خواب بلند می‌شد و کلید را برمی‌داشت و تنها وارد خانه خود می‌شد و مدتی را آنجا می‌ماند سپس بیرون می‌آمد و پیش فرمانروا می‌رفت.

امیر را خبر دادند که او چه می‌کند. امیر را خاطر بر آن شد تا در آن خانه چیست؟ روزی ناگاه از پس وزیر بدان خانه در شد. گودالی دید در آن خانه چنان که جولاهگان را باشد. وزیر را دید پای بدان گودال فرو کرده.

از پس: به دنبال 

نثر روان: به امیر خبر دادند که وزیر هر روز این کار را انجام می‌دهد. حاکم نگران شد که در آن خانه چه خبر است؟ روزی حاکم ناگهان به دنبال وزیر وارد آن خانه شد. در آن خانه چاله ای دید مانند چاله ای که بافندگان دارند. وزیرش را دید که وارد آن گودال شده است.

امیر او را گفت: که این چیست؟ وزیر گفت: یا امیر، این همه دولت که مرا هست همه از امیر است. ما ابتدای خویش فراموش نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز زندگی گذشته خود را به یاد می‌آورم، تا خود به غلط نیفتم. امیر انگشتی از انگشت بیرون کرد و گفت: بگیر و در انگشت کن، تاکنون وزیر بودی، اکنون امیری.

دولت: خوشبختی 

نثر روان: حاکم به وزیر گفت: این چیست؟ وزیر گفت: ای حاکم این همه خوشبختی که من دارم همه بخاطر لطف حاکم است. من آغاز کار خود را از یاد نبرده ام که یک بافنده بودم. من هر روز زندگی گذشته خود را مرور می‌کنم تا دچار اشتباه نشوم. «مغرور نشوم» حاکم انگشتی خود را به وزیر داد و گفت: تا الان وزیر بودی اما حالا لیاقت حاکم شدن را داری!

تاکید حکایت بر تواضع و فروتنی انسان در تمام زندگی است تا دچار غرور و تکبر نشود.

آزادگی

شاعر: عبدالرحمن جامی

قالب شعر: مثنوی

آثار: بهارستان، نفحات الانس

بیت اول:

خارکش پیری با دلخ درشت پشته‌ای خار همی برد به پشت

دلخ: لباس پشمی که فقیران می‌پوشند درشت: زبر، خشن

نثر روان: پیرمرد خارکشی با لباس پشمین، تعداد زیادی خار بر پشتش گذاشته بود و حمل می‌کرد.

پشت و پشته: ← جناس

بیت دوم:

لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت هر قدم، دانه شگری می‌کاشت

نثر روان: لنگ لنگان راه می‌رفت و هر قدمی که برمی‌داشت، خدا را شکر می‌گفت.

دانه شکر: ← شکرگزاری به کاشتن دانه تشبیه شده است.

بیت سوم:

کای فرازنده این چرخ بلند و ای نوازنده دل‌های نژند

فرازنده: بلند کننده نوازنده: نوازشگر نژند: اندوهگین چرخ بلند: آسمان

نثر روان: که ای بلند کننده آسمان و ای نوازشگر دل‌های غمگین.

بیت چهارم:

کنم از جیب، نظر تا دامن چه عزیزی که نکردی با من

جیب: یقه عزیزی: ارجمندی

نثر روان: وقتی از سر تا پای خود را نگاه می‌کنم، می‌بینم که همه نوع بزرگواری در حقم کرده‌ای.

بیت پنجم:

در دولت به رخم بگشادی تاج عزت به سرم بنهادی

دولت: خوشبختی عزت: ارجمندی

نثر روان: در خوشبختی را به رویم باز کردی و بزرگی را مانند تاج بر سر من گذاشتی. (به من بزرگی دادی)

تاج عزت: ← عزت به تاج، شبیه شده است.

بیت ششم:

حد من نیست ثنایت گفتن گوهر شکر عطایت سفتن

🌻 ثنا: شکر، سپاس 🌻 عطا: بخشش 🌻 سفتن: سوراخ کردن، ساییدن

نثر روان: من در حدی نیستم که بتوانم تو را به خوبی ستایش کنم و از عهده شکرگزاری نعمت‌های تو برآیم.

بیت هفتم:

نوجوانی به جوانی مغرور رخس پندار همی راند ز دور

🌻 پندار: اندیشه، خیال، غرور 🌻 رخس: اسب

نثر روان: نوجوانی که به جوانی خودش مغرور بود، در حالی که اسبِ غرور را می‌راند، به پیر مرد نزدیک شد.

🌻 رخس پندار: ← تشبیه (فکر و خیال به اسب تشبیه شده است)

بیت هشتم:

آمد آن شکر گزاریش به گوش گفت کای پیر خرف گشته، خموش

🌻 خرف: کم عقل 🌻 خموش: ساکت باش

نثر روان: شکرگزاری پیرمرد به گوش جوان رسید و گفت: ای پیرمرد نادان، ساکت باش.

بیت نهم:

خار بر پشت، زنی زین سان گام دولتت چیست؟ عزیزیت کدام؟

🌻 زین سان: اینگونه 🌻 گام: قدم 🌻 دولت: خوشبختی

نثر روان: خار بر پشت نهاده‌ای و اینگونه به سختی راه می‌روی، خوشبختی‌ات چیست و عزیزیت‌ات کدام است؟

بیت دهم:

عزت از خواری نشناخته‌ای عمر در خارکشی باخته‌ای

🌻 خواری: ذلت، پستی

نثر روان: تفاوت بین بزرگی و ذلت و خواری را نمی‌دانی و عمرت را در خارکشی از دست داده‌ای.

🌻 عزت و خواری: ← تضاد 🌻 خوار و خار: ← جناس

بیت یازدهم:

پیر گفتا که چه عزت زین به؟ که نی‌ام بر در تو بالین نه

بالبین: بستر، جای خواب

نثر روان: پیرمرد گفت: چه عزتی بالاتر از این که جای خوابم را کنار خانه تو پهن نمی‌کنم.

نی‌ام بر در تو بالین نه: ← کنایه از محتاج نبودن

بیت دوازدهم:

کی فلان چاشت بده یا شامم نان و آبی که خورم و آشامم

چاشت: نهار، غذای ظهر

نثر روان: که ای فلانی به من نهار یا شام بده و یا نان و آبی بده که بخورم و بیاشامم

بیت سیزدهم:

شکر گویم که مرا خوار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

خس: شخص پست و بی ارزش

نثر روان: خدا را شکر می‌گویم که مرا ذلیل و خوار نساخت و مرا به شخص پستی مثل تو گرفتار و نیازمند نکرد.

واج آرایی: ← حرف خ

بیت چهاردهم:

داد با این همه افتادگی‌ام عز آزادی و آزادگی‌ام

افتادگی: فروتنی

آزادی: رهایی

عز: ارجمندی، عزیز شدن

نثر روان: خداوند با تمام فقر و ناتوانی که دارم، به من سربلندی، آزاد بودن و بی‌نیازی بخشید.

واج آرایی: ← حرف ز

دانش ادبی: قالب مثنوی

مثنوی یا دوتایی: قالب شعری است که هر بیت، قافیه‌ای جداگانه دارد. شعرهایی که در قالب مثنوی سروده می‌شوند معمولاً بلند و طولانی هستند.

مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی:

شاهنامه فردوسی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، لیلی و مجنون نظامی

طرز قرار گرفتن قافیه در قالب شعر مثنوی:



مثال:

| | |
|---|---------------------------|
| پس یاد بگیر، هر چه گویم {جویم، گویم: قافیه} | زین گفته، سعادت تو جویم |
| وز خواب سحرگهان بپرهیز {سحر خیز، بپرهیز: قافیه} | می‌باش به عمر خود سحر خیز |
| آماده خدمتش به جان باش {مهربان، جان: قافیه} | با مادر خویش، مهربان باش |

چنان که می‌بینید هر بیت، قافیه‌ای جداگانه دارد.

نوجوان باهوش

واژه های مهم

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| سرشناس: معروف، مشهور | حکمت: دانش و معرفت |
| شعرا: شاعران | بی نظیر: بی مانند |
| مکت: درنگ، سکوت | نامی: مشهور |
| لهجه: شکلی از زبان و گفتار | فلسفه: علم به حقایق موجودات |

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

به جهان خرم از آنم که جهان، خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

جهان: تمام موجودات
خرم: شادابی

نثر روان: در دنیا، علت شادی من خداوند است که همه از وجود او خوشحال هستند. من عاشق کل این دنیا هستم زیرا کل دنیا از آن خداوند است.

بیت دوم:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد، ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

حلاوت: شیرینی
ارادت: علاقه مندی

نثر روان: با شیرینی و علاقه، زهر را می نوشم زیرا معشوق زبیروی من (خدا)، آن را تعارف می کند. با تمام وجود، دردها را تحمل می کنم زیرا که درمان همه دردها، خداوند است.

آشپز زاده وزیر

واژه های مهم

| | |
|----------------------|--------------------|
| هیاهو: سر و صدا | صدراعظم: نخست وزیر |
| دست و پا شکسته: ناقص | منشا: محل پیدایش |
| طراوت: شادابی | هلهله: فریاد شادی |

سکوت باغ را شکستن: ← کنایه از به هم زدن آرامش لب گزیدن: ← کنایه از افسوس خوردن
دست و پا شکسته: ← کنایه از ناقص و کم بودن

بیت:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دلِ رمیده ما را انیس و مونس شد
رمیده بی‌قرار
انیس: همدم
مونس: همدم
نر روان: ستاره‌ای در آسمان هستی، آشکار شد و در این دنیا، ارجمند گردید و برای دل‌های پریشان، یار و همدم شد.

گریه امیر

واژه های مهم

| | |
|----------------------|---------------------------|
| نامدار: معروف، مشهور | ذکاوت: زیرکی، باهوشی |
| شیوع: آشکار شدن | آبله کوبی: مبارزه با آبله |
| خرافات: باورهای غلط | واکسینه: واکسن زده شده |
| جهل: نادانی | رسا: بلند |

بر سر زبان ها بودن: ← کنایه از مشهور بودن

دانش زبانی: وابسته پسین « صفت بیانی »

وابسته پسین « صفت بیانی »: در گروه‌های اسمی، کلمه‌ای که بعد از هسته بیاید و صفت باشد، صفت بیانی نام دارد. صفت بیانی درباره ویژگی‌های اسم، توضیحاتی را بیان می‌کند.

صفت بیانی معمولاً پس از هسته می‌آید و وابسته پسین به شمار می‌آید.

مثال:

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| لباس زیبا « زیبا: صفت بیانی » | گل خوشبو « خوشبو: صفت بیانی » |
| کلاس بزرگ « بزرگ: صفت بیانی » | دختر باهوش « باهوش: صفت بیانی » |

واژه های مهم

چالدران: منطقه ای در استان آذربایجان غربی که جنگی در آن رخ داد
 نمناک: مرطوب و خیس
 طبیب: پزشک
 توده: هر چه که یک جا جمع شده باشد

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت
 بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
 هدهد: پرنده شانه به سر
 صبا: باد بهاری
 سبا: نام یک سرزمین
 نثر روان: ای باد صبا، تو را به عنوان پیک، به سرزمین سبا می فرستم. ببین که تو را از کجا به کجا می فرستم.
 هدهد صبا: ← تشبیه (باد صبا به هدهد تشبیه شده است)
 صبا و سبا: ← جناس
 « بیت اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان و بلقیس »

بیت دوم:

حیف است طایری چو تو در خاکدانِ غم
 زین جا به آشیان وفا می فرستمت
 خاکدان غم: ← کنایه از دنیا
 چو تو: ← تشبیه
 آشیان وفا: خانه معشوق (خدا)
 نثر روان: حیف است پرنده ای مانند تو در این دنیا باشد، بنابراین تو را به سوی عشق و وفاداری می فرستم.

واژه های مهم

نیرنگ: فریب

استعمال: استفاده کردن

تحریم: منع کردن، جلوگیری کردن از چیزی

تنگنا: سختی

مرجع تقلید: کسی که در مسائل دینی از او تقلید کنند

توطئه: کشیدن نقشه برای نابودی کسی

دانش ادبی: جناس

جناس: دو یا چند کلمه که حروف مشترک دارند و از یک جنس هستند و تنها در یک حرف یا صدا، اختلاف دارند. جناس باعث زیبایی و خوش آهنگی شعر و نثر می‌شود.

مثال:

* آن کس است اهل اشارت که بشارت داند.{ **اشارت و بشارت:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک حرف، اختلاف دارند }* خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر، طهارت کرد{ **نماز و نیاز:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک حرف، اختلاف دارند }* کفر است در طریقت ما کینه داشتن آیین ماست سینه چو آینه داشتن{ **آیین و آینه:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک حرف، اختلاف دارند }* ای مهر تو در دلها، وی مهر تو بر لبها{ **مهر و مهر:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک صدا، اختلاف دارند }

نکته: گاهی دو واژه در خواندن و نوشتن یکسان اند؛ اما در معنی متفاوتند و جناس محسوب می‌شوند.

مانند: برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است «خویش و خویش» جناس هستند.↓
فامیل↓
خود

نام خوش بو

نثر: ساده و روان برگرفته از کتاب «رسالة قشیریه» نوشته ابوالقاسم قشیری

یکی از عارفان روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پای بر آن می نهادند و می گذشتند.

عارفان: جمع عارف، خداشناسان ✨
مبارک: با برکت ✨

نثر روان: روزی یکی از خداشناسان در راهی کاغذی دید که نام بابرکت خداوند بر روی آن نوشته شده بود و مردم بر روی آن پا می گذاشتند و عبور می کردند.

ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

برگرفت: بلند کرد ✨
معطر: خوش بو ✨
اندر: در ✨

نثر روان: ایستاد و کاغذ را بلند کرد و آن را خوش بو کرد و در شکاف دیواری گذاشت تا رهگذران بر روی آن پا نگذارند.

مدت ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می گوید: «ای دوست نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. ما نیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت».

ندا: صدا ✨
حرمت نهادن: احترام گذاشتن ✨

نثر روان: مدت ها گذشت. شبی در خواب دید که صدایی به او می گوید: ای دوست من! بخاطر اینکه به من احترام گذاشتی و نام من را خوش بو کردی من هم نام تو را خوش بو می کنم و تو را در دنیا و آخرت بزرگ و عزیز خواهم کرد.

تاکید حکایت بر احترام به نام های پروردگار بزرگ است.

واژه های مهم

| | |
|---------------------|------------------------|
| گزند: آسیب | پیکره: جسم |
| گستاخی: نافرمانی | عزت: سرافرازی |
| پهنه: عرصه، میدان | خیل: گروه، دسته |
| رنگ نباخت: نترسید | حامیان: حمایت کنندگان |
| دل زنده: آگاه | پاسداری: محافظت |
| حماسه: دلیری، شجاعت | تازش: هجوم، حمله |
| رشید: دلیر | تعهد: پیمان بستن |
| سیما: چهره | جنگ تحمیلی: جنگ اجباری |

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

ای وطن، ای دل مرا ماوا ای وطن، ای تن مرا مسکن

ماوا: جایگاه، پناهگاه

نثر روان: ای کشورم ای پناهگاه دلها، ای کشورم ای خانه تن من.

ای وطن: ← تشخیص (با وطن حرف می زنیم) ← واج آرایی: حرف «م»

بیت دوم:

ای وطن، ای تو نور و ما همه چشم ای وطن، ای تو جان و ما همه تن

نثر روان: ای وطن، تو مانند نور و روشنایی برای چشم ما هستی. تو مانند جان در بدن ما هستی.

ای وطن: ← تشخیص (با وطن حرف می زنیم)

تشبیه: ← (وطن به نور، ما به چشم، وطن به جان و ما به تن تشبیه شده است)

بیت سوم:

نکته‌ای گویمت که گر شنوی شاد، مانی به جان و زنده به تن
نثر روان: نکته‌ای به تو می‌گویم که اگر آن را بشنوی، باعث شادی روح و پایداری جسمت می‌شود.

بیت چهارم:

آدمی را چو هفت مهر به دل نبود کم شمار از اهریمن:

☀️ **اهریمن: شیطان**

نثر روان: اگر انسان، محبت هفت چیز را در دل نداشته باشد، او را از شیطان کمتر بدان.

بیت پنجم:

مهر ناموس و زندگانی و دین عزت و خاندان و مال و وطن

☀️ **ناموس: آبرو، حیثیت**

نثر روان: عشق ورزیدن به آبرو، زندگی و دین، سرافرازی، خانواده، پول و وطن.

☀️ **واج آرایی: ← صدای ()**

بیت ششم:

و آن که حُبِ وطن نداشت به دل مرده زان خوب‌تر به باور من

☀️ **حب وطن: میهن دوستی**

نثر روان: و آن کسی که کشور خود را دوست نداشته باشد، به نظر من آدم مرده از او بهتر و باارزش‌تر است.

☀️ **بیت به حدیث « حُبِ الوطن من الایمان » اشاره دارد.**

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۲) صفت اشاره، صفت شمارشی

صفت اشاره: این، آن، همین، همان « صفت اشاره قبل از هسته می‌آید و وابسته پیشین اسم خوانده می‌شود. »

مثال:

این کتاب را خریدم. { این: صفت اشاره - کتاب: هسته }
 آن گل را دوست داشتم. { آن: صفت اشاره - گل: هسته }
 همین شعر را خواندم. { همین: صفت اشاره - شعر: هسته }

صفت شمارشی: به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. صفت شمارشی اصلی

۲. صفت شمارشی ترتیبی

صفت شمارشی اصلی: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت و.....

صفت شمارشی ترتیبی: اولین، دومین، سومین، چهارمین، پنجمین، ششمین و.....

مثال:

اولین مسابقه برگزار شد. { اولین: صفت شمارشی ترتیبی، مسابقه: هسته }
پنج دانش آموز به کتابخانه رفتند. { پنج: صفت شمارشی اصلی، دانش آموز: هسته }
سومین روز، از راه رسید. { سومین: صفت شمارشی ترتیبی، روز: هسته }

شیر حق




شاعر: مولانا

قالب شعر: مثنوی

آثار: مثنوی معنوی، دیوان شمس، مکتوبات

بیت اول:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

اخلاص: پاکی  منزه: پاک  دغل: فریبکاری 

نثر روان: از علی (ع) پاکی در عمل بیاموز و شیر خدا را از هرگونه فریب کاری پاک بدان.


شیر حق: منظور حضرت علی (ع) 

بیت دوم:

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت


غزا: جنگ  شتافت: حمله ور شد 

نثر روان: در جنگی با پهلوانی روبه رو شد. سریع شمشیرش را بیرون آورد و با شتاب به سوی او دوید.


دست یافتن: ← کنایه از غلبه کردن و پیروز شدن 

بیت سوم:

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

خدو: آب دهان 

نثر روان: آن مرد آب دهانش را بر صورت حضرت علی انداخت که افتخار پیامبران و اولیای خدا بود.

علی و ولی: ← جناس 

بیت چهارم:


در زمان انداخت شمشیر، آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

در زمان: فورا  کاهلی: سستی، تنبلی 

نثر روان: امام علی (ع) فورا شمشیرش را انداخت و در جنگیدن، سستی و درنگ کرد.

بیت پنجم:



گشت حیران آن مبارز، زین عمل وز نمودن عفو و رحم بی محل

حیران: متعجب  عفو: بخشش  بی محل: بی موقع 

نثر روان: مرد جنگجو از این رفتار امام علی و بخشش و مهربانی غیر منتظره‌اش حیرت زده شد.

بیت ششم:

گفت: بر من تیغ تیز افراستی از چه افگندی؟ مرا بگذاشتی؟


تیغ: شمشیر  افراستی: بلند کردی  بگذاشتی: رها کردی

نثر روان: جنگجو گفت: شمشیر تیزت را برابر من بالا برده بودی، چرا آن را انداختی و من را رها کردی؟


تیغ و تیز:  جناس  تیغ افراشتن:  کنایه از جنگیدن

بیت هفتم:

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بندهٔ حقم نه مامور تنم




حق: خدا 

نثر روان: امام علی گفت: من برای خدا شمشیر می‌زنم و بندهٔ خدا هستم نه بندهٔ جسم و هوس‌های آن.


تیغ زدن:  کنایه از جنگیدن

بیت هشتم:

شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

هوا: میل، آرزو  فعل: کار، عمل  گوا: دلیل، شاهد 

نثر روان: من شیر خدا هستم و شیر هوسهای انسانی نیستم. رفتار من شاهد دین و عقیدهٔ من است.


هوا و گوا:  جناس


بیت نهم:


باد خشم و باد شهوت، باد آز برد او را که نبود اهل نماز

آز: حرص، طمع  شهوت: هوای نفسانی 

نثر روان: وسوسهٔ خشم و شهوت و حرص، آن کسی را که دیندار و اهل نماز نیست، از راه به در می‌کند.

باد خشم:  تشبیه (خشم به باد تشبیه شده)

باد شهوت:  تشبیه (شهوت به باد تشبیه شده)

باد آز:  تشبیه (شهوت به آز تشبیه شده)

چون در آمد در میان، غیر خدا تیغ را دیدم نهان کردن سزا

نهان: پنهان ✨ سزا: شایسته، سزاوار ✨

نثر روان: وقتی پای چیزی غیر از خدا به میان آمد، سزاوار دیدم که شمشیر را پنهان کنم.

نهان کردن تیغ: ← کنایه از جنگ نکردن ✨

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۳) صفت پرسشی، صفت تعجبی

صفت پرسشی: کلمه‌ای است که درباره نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت پرسشی پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید.

صفت پرسشی عبارت است از: { چه، چند، کدام، چگونه }

مثال:

چه لباسی خریدی؟ { چه: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- لباسی: هسته }

کدام گل را دوست دارید؟ { کدام: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- گل: هسته }

چند دانش آموز در مدرسه است؟ { چند: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- دانش آموز: هسته }

صفت تعجبی: کلمه‌ای است که احساس و عاطفه گوینده را درباره اسم بیان می‌کند. صفت تعجبی، پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید.

صفت تعجبی عبارت است از: { چه، عجب }

مثال:

چه دریای خروشان! { چه: صفت تعجبی «وابسته پیشین» - دریا: هسته - خروشان: صفت بیانی «وابسته پسین» }

عجب شعر زیبایی! { عجب: صفت تعجبی «وابسته پیشین» - شعر: هسته - زیبایی: صفت بیانی «وابسته پسین» }

برگرفته از کتاب «رُوح الأرواح» سمعانی

نثر: ساده و روان


آورده اند که مردی در راهی می رفت و درمی چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود.

آورده اند: نقل کرده اند  درم: پول نقره  خلل: آسیب  عقیده: باور، ایمان 

نثر روان: نقل کرده اند که مردی در حال عبور از راهی بود و مقداری سکه نقره داشت که در آستین خود پنهان کرده بود و ایمانش به خدا ضعیف بود.

یکی او را گفت: کجا می روی؟ گفت: درمی دارم به خز فروشان می شوم تا خزی خرم. گفت: بگو ان شاء الله!

گفت: به ان شاء الله چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خز در بازار.

خز: لباس، پوست  خز فروشان: بازار پوست فروشان، بازار لباس فروشان 

ان شاء الله: اگر خدا بخواهد  زر: پول، سکه طلا 

نثر روان: یکی به او گفت: کجا می روی؟ گفت: مقداری سکه نقره دارم به بازار لباس فروش ها می روم تا لباسی بخرم. آن مرد به او گفت: بگو اگر خدا بخواهد! مردی که ایمانش ضعیف بود جواب داد: به ان شاء الله گفتن نیازی نیست زیرا پول و سکه همراه دارم و خز هم در بازار وجود دارد.

او بگذشت. در راه طراری به وی باز خورد و آن زر به حیلت پُرد. چون آن مرد واقف شد که زر پُردند، خجل وار

بازگشت. به اتفاق، همان مرد به او باز خورد و گفت: هان! خریدی؟ گفت: زر پُردند ان شاء الله. گفت اشتباه کردی؛ ان شاء الله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد.

طرار: دزد  حیلت: مکر، فریب  واقف: آگاه، باخبر  خجل وار: با خجالت 

هان: آگاه باش  به اتفاق: اتفاقاً  موضع: جایگاه، محل 

نثر روان: آن مرد رفت. در راه دزدی با او برخورد کرد و سکه های او را با فریب و حيله دزدید وقتی مرد با خبر شد که سکه هایش را دزدیده اند با خجالت بازگشت. اتفاقاً همان مرد او را دید و به او گفت: آگاه باش! آیا لباس خریدی؟ مرد بی ایمان گفت: سکه هایم را دزدیدند اگر خدا بخواهد. اشتباه کردی ان شاء الله باید در جایی گفت که فایده داشته باشد!

تاکید حکایت این است که انجام هر کاری بستگی به خواست خداوند دارد و عبارت «ان شاء الله» هم در آغاز

هر کاری به همین قصد گفته می شود.

ادبیات انقلاب

واژه های مهم

| | |
|----------------------|------------------------|
| پیشوایی: رهبری | معاصر: هم دوره، هم عصر |
| تعالیم: آموزش‌ها | جلوه: ظاهر |
| قیام: خیزش | ولایت: رهبری دینی |
| زایا: آفریننده، خلاق | فقیه: دانشمند |
| | فرزانه: دانشمند، عالم |

ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

واژه های مهم

| | |
|------------------------------|-------------------|
| انسجام: یکپارچگی | منش: رفتار |
| ایثار: از خود گذشتن | واقعیه: اتفاق |
| تعهد: پیمان بستن | کرامت: بزرگواری |
| بسیج: آمادگی | شرافت: بزرگواری |
| حماسه: دلیری، شجاعت | ولایت: رهبری |
| درون مایه: اصل هر چیز، محتوا | فضیلت: خوبی‌ها |
| | آرمان: آرزو، امید |

دانش ادبی: کنایه

کنایه: هر گاه بخواهیم دربارهٔ مطلبی، به طور غیرمستقیم صحبت کنیم و مقصود خود را بیان کنیم، از کنایه استفاده می‌کنیم.

کنایه سخنی است که دو مفهوم دارد:

۱. مفهوم دور

۲. مفهوم نزدیک

« در کنایه مقصود گوینده، معنای دور آن است. »

مثال:

★ دست روی دست گذاشته است:

۱. مفهوم نزدیک: شخصی که یک دستش را روی دست دیگری گذاشته است.

۲. مفهوم دور: این شخص، کاری انجام نمی‌دهد. « کنایه »

مثال:

★ هنوز از دهن، بوی شیر آیدش:

۱. مفهوم نزدیک: دهنش بوی شیر می‌دهد.

۲. مفهوم دور: هنوز بچه و بی تجربه است. « کنایه »

مثال:

★ فلانی، ریش سفید است:

۱. مفهوم نزدیک: آن شخص، ریش‌هایش سفید است.

۲. مفهوم دور: آن شخص، باتجربه است. « کنایه »

یاد حسین (ع)

شاعر: فدایی مازندرانی

قالب شعر: قصیده

بیت اول:

شد چنان از تَف دل، کام سخنور، تشنه که ردیف سخنش آمده یک سر، تشنه

تَف: گرما، حرارت ❁ کام: دهان ❁ سخنور: شاعر

نثر روان: از شدت گرمای وجود شاعر، دهانش خشک شد که تمام ردیف شعر خود را « تشنه » آورده است.

دل: منظور « وجود شاعر » ❁ تکرار: « تشنه » دو بار تکرار شده است

بیت دوم:

خشک گردید هم از دود دل و دیده دوات خامه با سوز رقم کرد به دفتر، تشنه

دیده: چشم ❁ دوات: ظرف مرکب، قلم دان ❁ خامه: قلم ❁ رقم کردن: نوشتن

نثر روان: مرکب قلم دان بخاطر آه و ناله‌ها و اشک‌های سوزناک شاعر خشک شد و قلم با ناله و سوز، واژه تشنه را می‌نوشت

نوشتن قلم با سوز: تشخیص ❁ دوات، خامه، قلم: مراعات نظیر

بیت سوم:

آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا بود آن خسرو بی لشکر و یاور تشنه

آه: حسرت، افسوس ❁ خسرو: پادشاه « امام حسین » ❁ دشت بلا: کربلا

نثر روان: افسوس می‌خورم که امام حسین (ع) در روز عاشورا در دشت کربلا بدون لشکر و یاور بود.

دشت بلا: تشبیه « بلا به دشت تشبیه شده است » ❁ آه و آن: جناس

بیت چهارم:

با لب خشک و دل سوخته و دیده تر غرقه بحر بلا بود در آن بر، تشنه

بحر: دریا ❁ بر: خشکی، بیابان

نثر روان: امام حسین (ع) در حالی که لب‌هایش از شدت تشنگی خشک شده بود و دلش پر از ناراحتی بود و چشمانی اشکبار داشت، در کربلا به رنج و سختی زیادی گرفتار شده بود.

بحر بلا: تشبیه « بلا به بحر تشبیه شده است » ❁ بحر و بر: جناس

دل سوخته: کنایه از کسی که رنج زیادی تحمل کرده است ❁ بر و تر: جناس

بیت پنجم:

همچو ماهی که فُتد ز آب برون، آل نبی می تپیدی دلشان سوخته در بر، تشنه

آل نبی: خاندان پیامبر(ص) ❀ بر: سینه

نثر روان: قلب فرزندان پیامبر (ص) مانند ماهی که از آب بیرون افتاده باشد از شدت تشنگی در سینه می تپید.

همچو ماهی: ❀ تشبیه

بیت ششم:

آل احمد همه عطشان ز بزرگ و کوچک نسل حیدر همه از اصغر و اکبر، تشنه

عطشان: تشنه ❀ نسل حیدر: فرزندان حضرت علی (ع)

نثر روان: همه خاندان پیامبر(ص) و حضرت علی (ع) از کوچک و بزرگ تشنه بودند.

بزرگ و کوچک: ❀ تضاد اصغر و اکبر: ❀ تضاد

بیت هفتم:

تشنه لب کشته شود در لب شط از چه گناه آنکه سیراب کند در لب کوثر تشنه؟

شط: رود بزرگ ❀ کوثر: چشمه‌ای در بهشت

نثر روان: امام حسین(ع) کسی است که در بهشت، تشنه‌ها را سیراب می کند. به چه گناهی باید در کنار رود بزرگ تشنه بماند و کشته شود؟

تشنه و سیراب: ❀ تضاد

بیت هشتم:

بُرد عباس جوان ره چو سوی آب فرات ماند بر یاد حسین تا صف محشر، تشنه

محشر: قیامت ❀

نثر روان: حضرت عباس(ع) که جوانمرد بود به آب رود فرات رسید ولی به یاد امام حسین و یارانش که همگی تشنه بودند آب ننوشید و تا روز قیامت تشنه ماند.

بیت نهم:

گشت از کلک فدایی چو دلش دود بلند بر ورق کرد رقم بس که مکرر تشنه

کلک: قلم ✨ مکرر: پی در پی

نثر روان: فدایی « شاعر » از بس که بر روی دفتر واژه تشنه را نوشت، از قلم او هم مانند دلش دود و ناله بلند شد.

چو دل: تشبیه ✨

دانش ادبی: ردیف

قافیه: به کلماتی که در انتهای هر مصراع بیایند و هم وزن باشند و در حرف آخر با هم مشترک باشند، قافیه گفته می شود.

ردیف: به کلماتی که دقیقاً عین هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می گویند. یک شعر یا یک بیت می تواند ردیف نداشته باشد یا می تواند دارای ردیف باشد.

« مثال برای بیتی که هم ردیف دارد هم قافیه »

که ردیف سخنش آمده **یک سر، تشنه**

↓ ↓
ردیف قافیه

شد چنان از تَف دل، کام **سخنور، تشنه**

↓ ↓
ردیف قافیه

که با وی گفتمی گر **مشکلی بود**

↓ ↓
ردیف قافیه

مسلمانان مرا وقتی **دلی بود**

↓ ↓
ردیف قافیه

« مثال برای بیتی که ردیف ندارد »

بی نام تو نامه کی **کنم باز**

↓
قافیه

ای نام تو بهترین سر **آغاز**

↓
قافیه

پرنده آزادی

شاعر: محمود درویش

واژه های مهم

بیمناک: ترسناک

آشیان: لانه

سرکشی: نافرمانی

صعود: بالا رفتن

سدره المنتهی: درختی در آسمان هفتم

بعثت: فرستادن پیامبر از سوی خدا برای هدایت مردم

توضیحات نکات مهم متن درس:

محمد در آغوش پدرش چونان پرنده‌ای بیمناک، آشیان دارد، از بیم دوزخ آسمان

نثر روان: محمد در بغل پدرش، مثل پرنده‌ای ترسناک لانه دارد. از ترس تیر و رگبار و بمبی که از آسمان می‌بارد.

چونان پرنده بیمناک: ← تشبیه
دوزخ آسمان: ← تشبیه

آه ای پدر، پنهانم کن، پنهان. بال‌های من در برابر این توفان، ناتوان است، ناتوان. در برابر این تیرگی و آنها که در بالا در پروازند.

نثر روان: آه ای پدر مرا پنهان کن، پنهان. من در مقابل این تاریکی و دشمنانی که در آسمان در حال پرواز هستند، ناتوان و ضعیف هستم.

محمد، فرشته بی پناهی است. نزدیک به تفنگ صیادی سنگدل. او در سایه خود تنهاست

نثر روان: محمد مانند فرشته ای پاکی است که گرفتار یک سرباز بی رحم شده است، محمد، تنهای تنهاست و دوستی ندارد.

محمد فرشته بی پناهی است: ← تشبیه

صیادی سنگدل: ← منظور سرباز بی رحم اسرائیلی است

چهره اش روشن است، چونان خورشید. قلبش سرخ و روشن است چونان سیب

چهره اش روشن است، چونان خورشید: ← تشبیه

قلبش سرخ و روشن است، چونان سیب: ← تشبیه

سیب: نماد شهادت

صیادش می تواند به شکارش دیگر گونه بیندیشد؛ با خود بگوید: اکنون او را رها می کنم تا آن گاه که بتواند فلسطینش را بی غلط تلفظ کند و فردا چون سرکشی کند، شکارش می کنم.

نثر روان: اکنون او را رها می کنم تا زمانی که بزرگ شود و بتواند فلسطین را بدون غلط بر زبان بیاورد و آن هنگام اگر نافرمانی کرد، او را از بین می برم.

بی غلط تلفظ کردن: ← کنایه از بزرگ شدن سرکشی کردن: ← کنایه از نافرمانی کردن

محمد الدوره، خونی است که از بعثت پیامبران جوشیده است. پس ای محمد صعود کن! صعود کن تا سدره المنتهی

نثر روان: محمد الدوره، خونی است که از رسالت فرستاده خدا جوشیده است. پس ای محمد، بالا بیا. بالا بیا تا آخرین درجه

کودکان سنگ

واژه های مهم

بشارت: مژده پیروزی

مزدور: خیانت کار

درنگ: صبر

استوار: محکم

مشعل: شعله آتش

خروشیدند: فریاد زدند

تاریخ: زمان

حماسه: دلیری

رخساره: چهره

دنيا را خيره کردند با آنکه در دستانشان جز سنگ نبود.

نثر روان: دنيا را متعجب کردند با اینکه در دست‌هایشان جز سنگ، چیز دیگری نبود.

چونان مشعل‌ها درخشیدند و چونان بشارت از راه رسیدند، ایستادگی کردند، خروشیدند و شهید شدند.

نثر روان: مثل آتش‌ها درخشیدند و مثل مژده پیروزی از راه رسیدند. استقامت کردند، فریاد زدند و شهید شدند.

چونان مشعل درخشیدند: ← تشبیه چونان بشارت از راه رسیدند: ← تشبیه

آه ای لشکریان خیانت و مزدوری‌ها! هر قدر هم که تاریخ، درنگ کند، به زودی کودکان سنگ، ویرانتان خواهند کرد!

نثر روان: آه ای اصحاب و یاران فریب و خیانت، هر قدر هم که زمان صبر کند، به زودی بچه‌های سنگ، نابودتان خواهند کرد.

تاریخ درنگ کند: ← تشخیص

ای دانش آموزان غزه! به ما بیاموزید که چگونه سنگ در دستان کودکان، حماسه می‌آفریند؟

نثر روان: ای دانش آموزان غزه، به ما یاد بدهید که چگونه سنگ در دست‌های کودکان، شجاعت می‌آفریند؟

ای فرزندان غزه! با تمام توانتان بتازید و در راهتان استوار بمانید، در گستره نبردهاتان پیش بروید.

نثر روان: ای فرزندان غزه، با تمام قدرت، حمله کنید و در راهتان محکم بمانید و در بیشتر نبردها جلو بروید.

ای دوستان کوچک ما سلام! برای چیدن زیتون مهیا باشید! در لحظه‌هایی که درختان زیتون، بارور می‌شوند و طنی زاده می‌شود در چشم‌ها و افقی دیگر، نمایان، چهره قدس، درخشان و رخساره فلسطین پرفروغ و تابان باد

نثر روان: وقتی که درختان زیتون، پرثمر می‌شوند و صلح و آرامش به وجود می‌آید، سرزمین و ملتی تازه به دنیا می‌آید، در آن لحظه چهره فلسطین نورانی می‌شود.

زیتون نماد صلح است چهره و رخساره فلسطین: ← تشخیص

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۴) صفت مبهم

صفت مبهم: به کلماتی که نوع، چگونگی، تعداد و مقدار اسم را به طور نامعین نشان می‌دهند، صفت مبهم می‌گویند.

صفت مبهم پیش از هسته می‌آید و وابستهٔ پیشین اسم محسوب می‌شود.

صفت مبهم، عبارت است از: { هر، همه، هیچ، چند، فلان }

مثال:

مریم، چند کتاب خرید. { چند: صفت مبهم ---- کتاب: هسته }

فلان مغازه، لوازم تحریر می‌فروشد. { فلان: صفت مبهم ---- مغازه: هسته }

همهٔ دانش آموزان، به اردو رفتند. { همه: صفت مبهم ---- دانش آموزان: هسته }

واژه های مهم

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| مَد: بالا رفتن آب دریا | جزر: پایین رفتن آب دریا |
| غفلت: بی خبری | غنیمت: قدر دانستن |
| تاب: توانایی، تحمل | بیم: ترس |
| تلف: نابود | فرط: زیاده روی |
| افعال: کارها | مسرور: شاد، خوشحال |
| تعلل: بهانه آوردن | تامل: اندیشیدن |
| منحرف: از راه راست، کج شدن | روا: جایز، سزاوار |
| کائنات: موجودات جهان | متانت: استواری، پایداری |
| ندامت: پشیمانی | پاس: مراقبت کردن |
| | محال: غیر ممکن |

انگشت ندامت به دندان گزیدن: ← کنایه از پشیمانی

« سوالات »

دانش‌آموزان عزیز، برای یادگیری بهتر به سوالاتی که از قسمت دانش‌های ادبی و زبانی هر درس طرح شده، پاسخ دهید.

« موفق باشید »

مصطفی ناصری

درس اول:

۱. کدام جمله، زبانی و کدام جمله، ادبی است؟

* فصل زمستان از راه رسید:

* ننه سرما با چادری سفید و شکوفه‌های بلورین از راه رسید:

۲. برای واژه « کتاب » یک جمله زبانی و یک جمله ادبی بنویسید.

جمله زبانی:

جمله ادبی:

۳. کدام گزینه، نظم و کدام گزینه، نثر می‌باشد؟

* به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین:

* سال گذشته با زبان و ادبیات آشنا شدیم:

* با مادر خویش، مهربان باش آماده خدمتش به جان باش:

* از شگفت انگیزترین پرندگان، طاووس است:

۴. در بیت‌های زیر، قافیه و ردیف را مشخص کنید.

* بشر، ماورای جلالش نیافت بصر، منتهای جمالش نیافت

* تامل در آینه دل کنی صفایی به تدریج، حاصل کنی

* پیش از اینها خاطر م دلگیر بود از خدا در ذهنم این تصویر بود

درس دوم:

۱. برای واژه « مادر » یک تشبیه بنویسید.

مادر:

۲. در جملات زیر، ارکان تشبیه را مشخص کنید.

* قلب دشمن، مثل سنگ، سخت و سفت است.

* قد دوستم، مانند سرو، بلند است.

* چهره‌اش همچون خورشید، درخشان است.

درس سوم:

۱. در عبارت های زیر، واج آرایبی در چه حرفی دیده می شود؟

* اذا زلزلت الارض زلزالتها:

* خیزید و خز آرید که هنگام خزان است:

* قیامت می کند این قد و قامت:

* خروش از خمِ چرخ چاچی بخاست:

درس چهارم:

۱. در جمله‌های زیر، نهاد، فعل، مفعول و متمم را مشخص کنید.

* پدرم، کفش را خرید.

* باران از آسمان بارید.

* معلم، شاگردانش را به کلاس برد.

* مادر، کودک را از تاریکی ترساند.

* زهرا کتاب را برای دوستش خرید.

درس هفتم:

۱. در جملات زیر، هسته را پیدا کنید و زیر آن خط بکشید.

* مداد مشکی از روی میز افتاد.

* این خانه بزرگ، حیاط دارد.

* برادرم، کتاب را برداشت.

* دانش آموز، شعر زیبایی خواند.

درس هشتم:

۱. کدام گزینه، قالب شعرِ مثنوی است؟

(الف)

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| به نام خداوند جان آفرین | حکیم سخن در زبان آفرین |
| خداوند بخشندهٔ دستگیر | کریم خطابخش پوزش پذیر |
| پرستار آمرش، همه چیز و کس | بنی آدم و مرغ و مور و مگس |

(ب)

راستی را کس نمی‌داند که در فصل بهار از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش و نگار
عقل‌ها حیران شود کز خاک تاریک نژند چون برآید اینهمه گل‌های نغز کامکار
چون نپرسی کاین تماثیل از کجا آمد پدید چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار

درس نهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابستهٔ پسین را مشخص کنید.

* این کتابِ سودمند را خریدم.

* از جنگلِ سرسبز، محافظت کنیم.

* تابستان، میوه‌های خوشمزه دارد.

۲. برای هسته‌های زیر، وابستهٔ پسین مناسب بنویسید.

* درختِ * باغبانِ

* دریایِ * کشورِ

درس دهم:

۱. در عبارات زیر، جناس را مشخص کنید و زیر آن خط بکشید.

* هنگام تنگدستی، در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی، قارون کند گدا را

* دل من هست از بازار، بیزار قسم خواهی، به دادار و به دیدار

* درشت است پاسخ ولیکن درست درشتی، درستی نماید نخست

* شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت

درس یازدهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابسته پیشین را مشخص کنید. (صفت اشاره، صفت شمارشی)

* دومین فصل سال، تابستان است.

* این روستا، زیبا است.

* آن سه پروانه رنگارنگ، روی گل‌ها نشستند.

* همین پنج صندلی را بلند کردند.

درس دوازدهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابسته پیشین را مشخص کنید. (صفت پرسشی، صفت تعجبی)

* کدام لباس را خریدی؟

* چند گل، انتخاب کردی؟

* چه دریای پهناوری!

* عجب هوای پاکیزه‌ای!

درس سیزدهم:

۱. در عبارات زیر، معنی کنایه‌های مشخص شده را بنویسید.

* نرفتم به محرومی از هیچ کوی چرا از در حق شوم زرد روی

* چو بشنید بیچاره بگریست زار که ای خواجه دستم ز دامن بدار

* قیمت مقطوع است.

* سخن، دهان به دهان می‌گشت.

درس چهاردهم:

۱. در بیت‌های زیر، ردیف را مشخص کنید و زیر آن خط بکشید.

* دوستان، شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید

* مهربان و ساده و بی‌کینه است مثل نوری در دل آینه است

* با مادر خویش، مهربان باش آماده خدمتش به جان باش

* شکر گویم که مرا خوار ساخت به خسی چون تو گرفتار ساخت

درس شانزدهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابسته پیشین را مشخص کنید.

* همه مردم آمدند.

* هیچ دانش آموزی به اردو نرفت.

* فلان کشور، آب و هوای خوبی دارد.

***به پایان آمد این دفتر**

حکایت همچنان باقی ست*

دانش آموزان گرامی، خدا قوت

امیدواریم با خواندن این درسنامه و تلاش و پشتکار خود، مطالب کتاب فارسی پایه هشتم را به خوبی یاد گرفته باشید.

به امید موفقیت شما در تمام مراحل زندگی

گام به گام دروس تمام پایه های تحصیلی

بزرگترین مرجع آموزشی و نمونه سوالات درسی تمامی مقاطع

شامل انواع | نمونه سوالات | فصل به فصل | پایان ترم | جزوه |
ویدئوهای آموزشی | گام به گام | طرح درس | طرح جابر | و...

سوالات امتحانی

درسنامه

گام به گام

برای ورود به هر پایه در سایت ما روی اسم آن **کلیک** کنید

دبستان

| | | | | | |
|-----|-----|-----|-------|------|-----|
| اول | دوم | سوم | چهارم | پنجم | ششم |
|-----|-----|-----|-------|------|-----|

متوسطه اول

| | | |
|------|------|-----|
| هفتم | هشتم | نهم |
|------|------|-----|

متوسطه دوم

| | | |
|-----|--------|---------|
| دهم | یازدهم | دوازدهم |
|-----|--------|---------|

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت آموزش و پرورش شهرستان میناب

درسنامه ادبیات فارسی پایه نهم

کاری از:

فائزه محرابی: معاون آموزشی دبیرستان ارشاد

مصطفی ناصری: دبیر ادبیات فارسی دبیرستان شاهد شهید عیسی ذاکری

سال تحصیلی: ۱۴۰۰-۱۳۹۹

« دست توانای معلم است که چشم انداز آینده ما را ترسیم می کند. »

« مقام معظم رهبری »

مقدمه:

در سال تحصیلی گذشته، در پی شیوع ویروس کرونا، آموزش‌های مجازی جایگزین آموزش‌های حضوری مدارس شد.

در این بین نیز برخی معلمان، با ابتکار و خلاقیت، سعی در تداوم امر آموزش و برقراری ارتباط هرچه بیشتر مجازی با دانش آموزان داشتند.

گفتنی است تعدادی از دانش آموزان به دلیل عدم دسترسی به تلفن همراه هوشمند یا اینترنت از آموزش‌های مجازی محروم شدند که برای تحقق عدالت آموزشی به شیوه‌های دیگر، از آموزش بهره مند شدند. یکی از این شیوه‌ها، تولید و تالیف درسنامه برای این دسته از دانش آموزان بود.

در این روزهای کرونایی مصمم شدیم تا با تولید درسنامه کتاب ادبیات فارسی پایه نهم، برای سال تحصیلی جدید، گوشه‌ای از دلواپسی خانواده‌ها را برای آموزش فرزندانشان کاهش دهیم و امیدواریم که در ادامه نیز در کنار آموزش‌های حضوری در مدارس، این نوع درسنامه‌ها برای یادگیری بهتر مطالب به دانش آموزان کمک کند.

این درسنامه تمامی دروس کتاب فارسی (به جز دروس آزاد: درس پنجم و پانزدهم) را شامل می‌شود که در هر درس معانی کلمات، معانی اشعار، دانش‌های زبانی و ادبی، آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و آثار نویسندگان و

..... به روشی ساده، خلاصه و مفید بیان شده است. در قسمت پایانی درسنامه نیز به تفکیک هر درس، سوالاتی طرح شده تا دانش آموز پس از مطالعه هر درس برای ارزیابی خود به سوالات پاسخ دهد.

لازم به ذکر است که قسمت خودارزیابی و تمرین نوشتن کتاب فارسی در این درسنامه حذف شده است چرا که توصیه می‌شود دانش آموز پس از مطالعه درسنامه و با راهنمایی دبیر محترم خود، به این بخش‌ها پاسخ دهد.

امید است با یاری خداوند متعال، همگی عزممان را برای زمین‌گیر کردن ویروس کرونا جزم کرده و در عین حال از وظایف شغلی خود غافل نشویم.

به امید روزهای بهتر و سرشار از سلامتی

«تابستان ۱۳۹۹»

مصطفی ناصری

فهرست

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۱ | ستایش |
| ۳ | درس اول: آفرینش همه تنبیه خداوند دل است |
| ۸ | درس دوم: عجایب صنع حق تعالی |
| ۱۴ | درس سوم: مثل آینه، کار و شایستگی |
| ۱۷ | درس چهارم: هم نشین |
| ۲۲ | درس ششم: آداب زندگانی |
| ۲۸ | درس هفتم: پرتو امید |
| ۳۱ | درس هشتم: هم زیستی با مام میهن |
| ۳۴ | درس نهم: راز موفقیت |
| ۳۷ | درس دهم: آرشی دیگر |
| ۴۳ | درس یازدهم: زن پارسا |
| ۴۷ | درس دوازدهم: پیام آور رحمت |
| ۵۰ | درس سیزدهم: آشنای غریبان، میلاد گل |
| ۵۳ | درس چهاردهم: پیدای پنهان |
| ۵۶ | درس شانزدهم: آرزو |
| ۵۸ | درس هفدهم: شازده کوچولو |

به نام خداوند جان و خرد

شاعر: فردوسی

قالب شعر: مثنوی

اثر: شاهنامه

بیت اول:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خرد: دانش ✨ اندیشه: فکر ✨

نثر روان: به نام خدایی که انسان را آفرید و به او عقل داد. و اندیشه آدم از این بالاتر نمی‌رود و به حقیقت خدا پی نمی‌برد.

مفهوم بیت: ذهن انسان، قادر به شناخت خداوند نیست. ✨

خرد، اندیشه: ← مراعات نظیر ✨

بیت دوم:

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای

خداوند: صاحب، دارنده ✨ جای: مکان ✨

نثر روان: خداوندی که صاحب نام‌ها و مکان‌هاست. خداوندی که روزی دهنده و راهنمای انسان است.

مفهوم بیت: خداوند، به وجود آورنده تمام جهان است. ✨

تکرار: ← حرف «خ» و «ن» ✨

بیت سوم:

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده ماه و ناهید و مهر

کیوان: بلندترین ستاره «زُحل» ✨ گردان: گردنده ✨ سپهر: آسمان ✨

فروزنده: روشن کننده ✨ ناهید: سیاره زُهره ✨ مهر: خورشید ✨

نثر روان: خداوند، خالق بلندترین ستاره و گرداننده آسمان، روشن کننده ماه و ناهید و خورشید است.

کیوان، ماه، ناهید، مهر: ← مراعات نظیر ✨

بیت چهارم:

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرجان دو بیننده را

بیننده: چشم ✨



نثر روان: با چشمانت نمی توانی خدا را ببینی پس به چشم‌هایت زحمت نده.

مفهوم بیت: خداوند را با حواس مادی و چشم نمی توان دید و درک کرد.

بیت پنجم:

نیابد بدو نیز، اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

جایگاه: مکان

نثر روان: خداوند در اندیشه آدم نیز نمی‌گنجد زیرا خداوند فراتر و برتر از نام و مکان است.

راه نیافتن: ← کنایه از درک نکردن عقل و اندیشه

بیت ششم:

ستودن نداند کس او را چو هست میان، بندگی را ببايدت بست

ستودن: ستایش کردن **میان: کمر**

نثر روان: هیچ کس نمی تواند خدا را چنان که شایسته است، ستایش کند، پس برای بندگی و اطاعت خدا آماده باشیم.

میان، بندگی را ببايدت بست: ← کنایه از آماده شدن برای بندگی خدا

هست و بست: ← جناس **تکرار:** ← حرف «ب» واج آرایبی

بیت هفتم:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش، دل پیر، برنا بود

برنا: جوان

نثر روان: هر کس دانش کسب کند در زندگی موفق است. به وسیله دانش، دل انسان پیر، جوان می‌شود.

مفهوم بیت: هر کس دانا باشد، توانایی انجام کارها را دارد.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

قالب شعر: قصیده

شاعر: سعدی


آثار: بوستان، گلستان

بیت اول:

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار



بامداد: صبح زود  لیل: شب  نهار: روز 

نثر روان: صبح زودی که شب و روزش یکسان است، بهترین کار این است که به صحرا برویم و از تماشای بهار، لذت ببریم.

لیل و نهار: ← متضاد  نهار و بهار: ← جناس تفاوت نکند لیل و نهار: ← اشاره به مساوی بودن طول شب و روز در اول بهار 

بیت دوم:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل، ندارد که ندارد به خداوند اقرار

تنبیه: آگاهی  خداوند دل: انسان‌های آگاه  دل: معرفت، احساس  اقرار: اعتراف 

نثر روان: آفریده‌های خدا باعث آگاهی انسان می‌شود. هرکس خدا را قبول ندارد، دل و احساس ندارد.



واج آرایی: ← حرف د  که، به: ← جناس 

بیت سوم:

این همه نقش عجب، بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار




عجب: شگفت  فکرت: فکر 

نثر روان: این همه نقش‌های زیبا در دنیا وجود دارد، هرکس تفکر نکند مثل عکس روی دیوار، بی‌فایده است.

نقش بود بر دیوار: ← کنایه از بی‌فایده بود  در، دیوار: ← مراعات نظیر در، بر: ← جناس  دیوار وجود: ← تشبیه « وجود به دیوار تشبیه شده » 

بیت چهارم:

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح‌اند نه همه مستمعی، فهم کند این اسرار

تسبیح: ستایش خدا  مستمع: شنونده  اسرار: رازها 

نثر روان: همه موجودات، خدا را ستایش می کنند اما همه شنونده ها اسرار خدا را درک نمی کنند.

کوه و دریا و درختان: ← مراعات نظیر

بیت پنجم:

خبرت هست که مرغان سحر می گویند: آخر ای خفته، سر از خواب جهالت بردار؟

خفته: بی خبر جهالت: نادانی

نثر روان: آیا خبر داری که مرغان سحر با آواز خواندنشان می گویند: ای بی خبر از خواب غفلت و نادانی بیدار شو؟

مرغان سحر می گویند: ← تشخیص مرغ سحر: ← قبلاً به خروس، مرغ سحری می گفتند

سر از خواب جهالت بردار: ← کنایه از آگاهی، بیداری خواب، سحر، خفته: ← مراعات نظیر

بیت ششم:

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟ حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار

غفلت: بی خبری، فراموشی

نثر روان: تا کی می خواهی مثل گل بنفشه در بی خبری باشی؟ حیف است که تو در خواب باشی و گل نرگس، بیدار و در حال عبادت باشد.

بنفشه: ← نماد انسان های بی خبر نرگس: ← نماد انسان های آگاه سر، در: ← جناس

بنفشه، نرگس: ← مراعات نظیر سر غفلت در پیش: ← کنایه از بی خبری

بیت هفتم:

که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟ یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟

الوان: رنگارنگ چوب: منظور درخت است

نثر روان: چه کسی می تواند از چوب درخت، میوه های رنگین بیافریند؟ چه کسی می تواند از میان خار، گل صد برگ به وجود بیاورد؟



گل، خار: ← متضاد


بیت هشتم:

عقل، حیران شود از خوشه زرین عنب فهم، عاجز شود از حقه یاقوت انار

عناب: انگور عاجز: ناتوان حقه: جعبه، کیسه پر از یاقوت

نثر روان: عقل با دیدن یک خوشهٔ انگور، حیران می‌شود و فهم انسان با دیدن زیبایی انار، ناتوان می‌شود.

عقل، حیران شود و فهم، عاجز شود: ← تشخیص  عنب، انار: ← مراعات نظیر 


حقهٔ یاقوت انار: ← تشبیه (انار به جعبه ای از جواهر تشبیه شده است.) 

بیت نهم:

پاک و بی‌عیب، خدایی که به تقدیر عزیز ماه و خورشید، مسخر کند و لیل و نهار

تقدیر: اراده  مُسَخَّر: رام، مطیع 

نثر روان: خدای پاک و بی‌عیبی که با تقدیر خود، ماه و خورشید و شب و روز را به فرمان ما درآورد.

ماه و خورشید: ← مراعات نظیر  لیل و نهار: ← متضاد 


بیت دهم:

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او همه گویند و یکی گفته نباید ز هزار

نثر روان: تا قیامت همه در مورد بخشش و مهربانی خدا می‌گویند اما یکی هم از هزار تا گفته نشده است.

بیت یازدهم:

نعمتت بار خدایا، ز عدد بیرون است شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار

انعام: نعمت (این واژه با فتحه « انعام » چارپا معنی می‌دهد) 

نثر روان: خدایا نعمت‌های تو قابل شمارش نیست، هیچ شکرگزاری نمی‌تواند نعمت‌های تو را شکر کند.


ز عدد بیرون است: ← کنایه از فراوان بودن  شکر و شکرگزار و انعام: ← مراعات نظیر 


بیت دوازدهم:


سعدیا، راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

راست روان: انسان‌های درستکار  سعادت: خوشبختی  منزل: مقصد 

نثر روان: ای سعدی انسان‌های درستکار به خوشبختی رسیدند. راستی را در پیش بگیر زیرا آدم خطاکار به مقصد نمی‌رسد.

گوی سعادت بردند: ← کنایه از دست یافتن به خوشبختی 

گوی سعادت: ← تشبیه (سعادت به گوی « توپ » تشبیه شده است) 

راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار: ← یادآور ضرب المثل « بار کج به منزل نمی‌رسد » 



دانش ادبی: یادآوری

تشبیه: وقتی کسی یا چیزی را به چیز دیگر، شبیه و مانند می‌کنیم،
از تشبیه استفاده کرده ایم

مثال:

دلش همچو آینه پاک است.

روزگارت چو خورشید، فروزان باد.

تنش چون بید، لرزان است.

تشخیص یا جان بخشی: وقتی ویژگی یا رفتار انسانی را به جانوران یا اشیا نسبت بدهیم، از جان بخشی استفاده کرده‌ایم.

مثال:

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد.

ای نسیم سحر! آرامگه یار کجاست؟

شب ایستاده است.

گل بخندید و باغ شد پدرام.

جاده نفس می‌کشید.

« همانطور که می‌بینید ویژگی‌های انسان، به جانوران و اشیا نسبت داده شده است. »

مراعات نظیر یا تناسب: واژه‌هایی که از یک گروه و مجموعه هستند و با هم هماهنگی دارند.

مثال:

برآید که ما خاک باشیم و خشت

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

« اجرام آسمانی »

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند.

یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی، پای رفتنم نماند، سر بنهادم، شتربان را گفتم: دست از من بدار. « اندامهای بدن »

سفر

نثر: ساده و روان

برگرفته از کتاب «اسرار التوحید» محمد بن منور

روزی پیر ما، با جمعی از همراهان به در آسیابی رسید. افسار اسب کشید و ساعتی درنگ کرد؛ پس به همراهان گفت: «می دانید که این آسیاب چه می گوید؟ می گوید: معرفت این است که من در آنم. گرد خویش می گردم و پیوسته در خود سفر می کنم تا هر چه نباید از خود دور گردانم!»

پیر: راهنما، مرشد ✨ ساعتی: لحظه ای ✨ درنگ: صبر ✨ معرفت: شناخت ✨

نثر روان: یک روز، شیخ و راهنمای ما ابوسعید ابی الخیر، با گروهی از همراهانش به در آسیابی رسید. اسبش را نگه داشت و مدتی، صبر کرد. سپس به همراهانش گفت: آیا می دانید که این آسیاب چه چیزی را به ما می گوید؟ می گوید: شناخت واقعی همین است که من «آسیاب» در حال انجام دادن آن هستم. به هنگام گشتن، به دور خودم، با خودم فکرمی کنم و کارهای خودم را مرور می کنم و هر چیزی را که شایسته نیست انجام دهم، از خودم دور می کنم.

گرد خویش گشتن: ← کنایه از کارها و اعمال خود را بررسی کردن ✨

عجایب صنع حق تعالی

نویسنده: محمد غزالی

آثار: کیمیای سعادت، احیاء العلوم، نصیحه الملوک

توضیحات متن درس

بدان که هر چه در وجود است، همه صنْعِ خدای تعالی است.

بدان: آگاه باش وجود: منظور، دنیا صنْع: آفرینش، احسان تعالی: بلند مرتبه
نثر روان: آگاه باش که هر چه در جهان هستی وجود دارد، همه را خداوند بلند مرتبه آفریده است.

آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است، چون کوه ها و بیابان ها و نهرها و آنچه در کوه
هاست، از جواهر و معادن.

بر وی: بر روی زمین نهرها: جوی ها، رودخانه ها جواهر: جمع جواهر

نثر روان: آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آن چه بر روی زمین است مانند کوه و بیابان و رودخانه و آن
چه در کوه هاست از سنگ های قیمتی و معدن ها.

در متن، دو مراعات نظیر با هم آمده که شبکه معنایی ایجاد کرده (آسمان، آفتاب، ماه، ستارگان، زمین) و (کوه،
بیابان، نهرها، جواهر، معادن)

آسمان و زمین: تضاد

و آنچه بر روی زمین است، از انواع نباتات و آنچه در بر و بحر است، از انواع حیوانات.

نباتات: جمع نبات، گیاهان بر: خشکی بحر: دریا

نثر روان: و آنچه که بر روی زمین وجود دارد از گیاهان و آنچه که در خشکی و دریا وجود دارد از انواع حیوانات.

بر و بحر: تضاد

و آنچه میان آسمان و زمین است، چون میغ و باران و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح.

میغ: ابر قوس قزح: رنگین کمان برق: آذرخش، صاعقه

نثر روان: و آن چه که در میان آسمان و زمین است، مانند ابر و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و رنگین کمان

آسمان و زمین: تضاد میغ، باران، برف، تگرگ، رعد، قوس قزح: مراعات نظیر

و علاماتی که در هوا پدید می آید، همه عجایب صنّعِ حق تعالی است و این همه آیات حق تعالی است. که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات، تفکّر کن.

اندر: در ✨ علامات: جمع علامت، نشانه ها ✨ عجایب: شگفتی ها ✨

نثر روان: و نشانه هایی که در هوا آشکار می شود، همه شگفتی های آفرینش خداوند بزرگ است و این ها نشانه هایی از خداوند بلندمرتبه است که به تو فرمان داده است که در آن ها نگاه کنی (دقّت کنی). پس در این نشانه های خداوند، فکر و اندیشه کن.

در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده.

بساط: فرش، هر چیز گسترده ✨ جوانب: جمع جانب، اطراف، کناره ها ✨

فراخ: وسعت، گسترده، گستردگی ✨

نثر روان: به زمین نگاه کن که خداوند چگونه آن را مانند فرشی برای تو آماده کرده و اطراف آن را گسترده کرده است.

منظور از جوانب وی: ← همه جای زمین است ✨

و از زیر سنگ های سخت، آب های لطیف، روان کرده تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید.

لطیف: زلال، گوارا ✨ به تدریج: کم کم ✨ روان: جاری ✨

نثر روان: و از زیر سنگ های محکم، آب گوارا جاری کرده است که بر روی زمین جاری می شود و کم کم از زیر زمین بیرون می آید.

سخت و لطیف: ← تضاد ✨

در وقت بهار بنگر و تفکّر کن که زمین چگونه زنده می شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

دایبا: پارچه ای ابریشمی رنگی ✨

نثر روان: به هنگام بهار نگاه کن که زمین چطور شاداب و سرسبز می شود و مانند پارچه ای ابریشمی، رنگارنگ و زیبا می شود بلکه هزار رنگ می شود.

چون دایبا: ← تشبیه ✨ بلکه هزار رنگ شود: ← اغراق و بزرگ نمایی ✨



نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یک دگر نیکوتر؛

نثر روان: به پرندگان آسمان و حشره های روی زمین نگاه کن که هر یک را با شکل و ظاهری متفاوت آفریده و هر کدام از دیگری بهتر و زیباتر است.


هر یکی را آن چه به کار باید، داد و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند. در مورچه، نگاه کن که به وقت خویش، غذا چون جمع کند.

نثر روان: آن چه لازم بود به هر یک از (موجودات) داده و به هر کدام، یاد داده که چگونه غذا به دست بیاورد و از بچه نگهداری کند تا بزرگ شود و چگونه لانه خود را بسازد. به مورچه نگاه کن که چگونه در زمان مناسب غذایش را جمع آوری می کند.


اگر در خانه ای شوی که به نقش و گچ کنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت آن گویی و تعجب کنی؛ و همیشه در خانه خدایی، هیچ تعجب نکنی؟

شوی: پروی  کنده کرده باشند: کنده کاری کرده باشند  صفت آن گویی: آن را وصف می کنی

نثر روان: اگر داخل خانه ای پروی که نقاشی و گچ بُری کرده باشند، زمان زیادی آن را وصف می کنی و از آن کار، تعجب می کنی در حالی که همیشه در خانه ی خدا (دنیا) هستی و اصلاً تعجب نمی کنی.

 خانه خدا (در خانه خدایی) ← منظور، دنیا است


و این عالم، خانه خداست و فرش وی زمین است و لکن سقفی بی ستون و این عجب تر است و چراغ وی ماه است و شعله ی وی آفتاب و قندیل های وی ستارگان.

 قندیل: چراغ آویز، چراغدان

نثر روان: و این دنیا، خانه خداست و فرش آن، زمین است و سقف بی ستون آن، آسمان است که این بسیار عجیب است و چراغ آن ماه است و شعله آن، خورشید و چراغدان هایش ستارگان هستند.

 این عالم خانه خداست: ← تشبیه  فرش آن زمین است: ← تشبیه

 چراغ وی ماه است: ← تشبیه  شعله وی آفتاب است: ← تشبیه

 سقف: ← منظور، آسمان است.

و تو از عجایب این، غافل که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجد.

غافل: بی خبر ✨ مختصر: کم و کوتاه، ناچیز ✨

نُتروان: و تو از شگفتی های این دنیا بی خبری، زیرا دنیا بسیار بزرگ است و قدرت تو اندک و زیبایی ها و بزرگی های آن را درک نمی کنی.

بزرگ و مختصر: —← تضاد ✨

و مَثَل تو چون مورچه ای است که در قصر مَلِکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی بیند؛ و از جمال صورتِ قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مَلِکِ وی، هیچ خبر ندارد.

مَلِک: پادشاه ✨ مَثَل: وصفِ حال، داستان ✨ مَلِک: فرمانروایی ✨ سریر: تخت ✨

نُتروان: ای انسان، تو در این دنیا مثل مورچه ای هستی که در قصر پادشاهی لانه دارد، جز غذا و دوستان خود به چیز دیگری فکر نمی کند و از زیبایی کاخ و نوکران و تخت پادشاه، خبر ندارد.

قصر، مَلِک، غلام: —← مراعات نظیر ✨

اگر خواهی به درجهٔ مورچه قناعت کنی، می باش و اگر نه، راهت داده اند تا در بستانِ معرفتِ حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی. چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

معرفت: شناخت ✨ تعالی: بلندمرتبه ✨ بستان: باغ ✨

چشم باز کن: دقت کن ✨ مدهوش: سرگشته ✨ متحیر: حیران و متعجب ✨

نُتروان: ای انسان، اگر می خواهی در حدّ و اندازهٔ مورچه باشی، باش و اگر نمی خواهی مثل مورچه باشی به تو اجازه داده اند که در باغ شناخت خداوند بزرگ، تماشا کنی و او را بهتر بشناسی، پس چشمت را باز کن و دقت کن تا شگفتی های آفرینش خداوند را در دنیا ببینی و شگفت زده و حیران شوی.

بستان معرفت: —← منظور، دنیا است ✨

هسته و وابسته‌های گروه اسمی

هسته: هسته معمولا اولین کلمه‌ای است که در جمله، کسره { - } می‌گیرد.

مثال:

دانش آموز باهوش { دانش آموز: هسته } لباس بلند { لباس: هسته } زهرا آمد { زهرا: هسته }

روش تشخیص هسته در گروه:

۱. اولین اسمی است که کسره می‌گیرد: این دو کتاب خواندنی

۲. اگر هیچ کلمه‌ای کسره نگیرد، آخرین کلمه گروه را هسته می‌گیریم: آن دو کارگر

۱. وابسته پیشین عبارت است از:

* **صفت اشاره:** این، آن، همین، همان

مثال: این درخت همان معلم آن مدرسه همین کلاس

* **صفت شمارشی:** یک، دو، سه، چهار،
اولین، دومین، سومین، چهارمین،

مثال: دو دختر پنج دانش آموز سومین خانه هفتمین روستا

* **صفت پرسشی:** چه، چند، کدام

مثال: چند کتاب خریدی؟ کدام گل را انتخاب کردی؟

* **صفت تعجبی:** عجب، چه

مثال: عجب هوایی! چه دریایی!

* **صفت مبهم:** هر، همه، هیچ، فلان، چند

مثال: فلان مغازه تعطیل است. هر آدمی می‌داند.

۲. وابسته پسین عبارت است از:

* **صفت بیانی:** لباس زیبا، دختر باهوش، درخت بزرگ، کلاس تمیز

* **مضاف الیه:** خانه علی، کشور ایران، باغ همسایه، در خانه

یادآوری:

هرگاه دو کلمه به وسیله « - » به هم اضافه شوند، ترکیب می‌سازند.

مثال:

دست پاک - کوه بلند - کتاب فارسی - چشم من - زندگی زیبا - خانه علی - کشور ایران و

همه مثال‌های بالا ترکیب هستند ولی نوع هر یک با دیگری فرق دارد.

ترکیب اضافی: مضاف + مضاف الیه

ترکیب وصفی: موصوف + صفت

راه‌های تشخیص ترکیب وصفی و اضافی:

۱. کسره بین دو کلمه را حذف می‌کنیم، بعد از کلمه اول، ویرگول می‌گذاریم و در آخر، فعل « است » اضافه می‌کنیم. اگر عبارت، معنی داد، ترکیب وصفی است و اگر معنی نداد، ترکیب اضافی است.

مثال: ← اتاق تمیز: اتاق، تمیز است. { این جمله، معنی می‌دهد. پس ترکیب وصفی است. }

اتاق مدیر: اتاق، مدیر است. { این جمله معنی نمی‌دهد. پس ترکیب اضافی است. }

۲. به آخر کلمه دوم، « تر » اضافه می‌کنیم. اگر عبارت، معنی داد، ترکیب وصفی است و اگر معنی نداد، ترکیب اضافی است.

مثال: ← مادر دلسوز: مادر دلسوز تر { چون معنی دارد، ترکیب وصفی است. }

مادر من: مادر من تر { چون معنی ندارد، ترکیب اضافی است. }

کلمه « بسیار » را در وسط دو کلمه قرار می‌دهیم. اگر عبارت، معنی داد، ترکیب وصفی است و اگر معنی نداد، ترکیب اضافی است.

مثال: ← شهر تمیز: شهر بسیار تمیز { چون معنی دارد، ترکیب وصفی است. }

شهر مشهد: شهر بسیار مشهد { چون معنی ندارد، ترکیب اضافی است. }

مثل آینه

واژه های مهم

دیدگان: چشمان

تب و تاب: شور و هیجان

نقد: بررسی

بی هیاهو: بی سر و صدا

چند نکته از متن درس:

❁ دیگران زبان نقد او و مانند پنجهایی هستند. ← تشبیه «دیگران به زبان و پنجه تشبیه شده اند»

❁ خوبی و عیب: ← تضاد

❁ آن ها مثل آینه: ← تشبیه

بیت درس:

آینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن، آینه شکستن خطاست

نثر روان: زمانی که آینه (دوستت) عیبهای تو را به تو گفت، خودت را اصلاح کن و نباید آینه را بشکنی.

❁ مفهوم بیت: دوستت را از خود مرنجان

❁ آینه: ← منظور دوست

❁ راست، خطا: ← متضاد

❁ خود شکن: ← کنایه از اصلاح کردن خود

کار و شایستگی

شاعر: پروین اعتصامی

قالب شعر: قطعه

❁ اثر: دیوان قصاید

بیت اول:

جوانی، گه کار و شایستگی است گه خودپسندی و پندار نیست

❁ گه: هنگام

❁ خودپسندی: غرور

❁ پندار: خیال پردازی


نثر روان: جوانی، هنگام کار کردن است و زمان غرور و خیال پردازی نیست.

بیت دوم:

چو بفروختی، از که خواهی خرید؟
متاع جوانی به بازار نیست

متاع: کالای باارزش  بازار: منظور دنیا 

نثر روان: وقتی جوانی را از دست دادی، هرگز نمی‌توانی آن را بخری زیرا کالای باارزش جوانی در بازار نیست.

متاع جوانی:  «تشبیهِ «جوانی به کالا تشبیه شده است»

بفروختی، متاع، بازار، خرید:  ← مراعات نظیر

بیت سوم:

غنیمت شمر، جز حقیقت مجوی
که باری است فرصت، دگر بار نیست


غنیمت: قدر دانستن  باری: یک بار 






نثر روان: قدر فرصت‌ها را بدان و فقط به دنبال حقیقت باش زیرا فرصت یک بار برای انسان پیش می‌آید.

بیت چهارم:

میپچ از ره راست، بر راه کج
چو در هست، حاجت به دیوار نیست




نثر روان: از راه راست منحرف نشو. وقتی در هست چرا از دیوار بالا می‌روی؟

مفهوم بیت: به سمت کارهای بد و ناشایست نرو 

راست، کج:  ← متضاد  میپچ از ره راست:  ← کنایه از منحرف شدن  در، دیوار:  ← مراعات نظیر

بیت پنجم:

ز آزادگان، بردباری و سعی
بیاموز، آموختن عار نیست

بردباری: صبر  آزادگان: جوانمردان  عار: عیب، ننگ 


نثر روان: از انسان‌های آزاده، صبر و تلاش بیاموز زیرا آموختن، عیب و زشت نیست.

بیت ششم:

به چشم بصیرت به خود در نگر
تو را تا در آینه، زنگار نیست

بصیرت: آگاهی  در نگر: نگاه کن  زنگار: آلودگی «منظور گناه» 

نثر روان: تا زمانی که دلت دچار گناه و آلودگی نشده، از روی آگاهی به خود نگاه کن. «به خودشناسی برس»

آینه:  ← منظور دل

بیت هفتم:

همی دانه و خوشه، خروار شد ز آغاز، هر خوشه خروار نیست

خورار: مقدار بار یک الاغ ✨ خوشه: چند دانه به هم پیوسته

نثر روان: هر دانه‌ای اول به خوشه و بعد به خروار تبدیل می‌شود. از اول هر خوشه، خروار نبوده است. ✨

مفهوم بیت: انسان‌ها برای رسیدن به هدف باید اندک اندک و گام به گام قدم بردارند. ✨

بیت، یاد آور ضرب المثل: ← قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. ✨

بیت هشتم:

همه کار ایام، درس است و پند دریغا که شاگرد هشیار نیست

دريغا: افسوس ✨

نثر روان: همه کار روزگار، درس و پند دادن است. افسوس که شاگرد هوشیار و آگاهی وجود ندارد. ✨

درس، شاگرد: ← مراعات نظیر ✨

دانش ادبی: پرسش انکاری

پرسش انکاری: پرسشی است که سوال، مثبت است ولی جواب آن، منفی است. در پرسش انکاری، مقصود گوینده تاکید بر سوال است.

در این پرسش، شنونده به سوال پاسخ نمی‌دهد زیرا هم پرسشگر و هم مخاطب، جواب آن را می‌دانند و معمولاً برای تاکید بیشتر، مطرح می‌شود.

مثال:

که تواند که دهد میوه الوان از چوب؟ ← «جواب: هیچ کس نمی‌تواند»

کجا دانند حال ما، سبکسازان ساحل‌ها؟ ← «جواب: حال ما را نمی‌دانند»

چه کسی گفته است که بدون زحمت می‌توان موفق شد؟ ← «جواب: هیچ کس نگفته است»

چه کسی می‌تواند از عهده شکر نعمت‌های خدا برآید؟ ← «جواب: هیچ کس نمی‌تواند»

کدام دانش آموزی روز جمعه به مدرسه می‌رود؟ ← «جواب: هیچ دانش آموزی نمی‌رود»

واژه های مهم

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| طریقت: راه | خرسندی: خشنودی |
| متهم: تهمت زده شده، بدنام | مصاحبت: هم نشینی |
| خصال: ویژگی ها | شکیبا: صبور |
| لاف دوستی: ادعای دوستی | مصائب: جمع مصیبت: سختیها |
| آیین: روش | جامه: لباس |
| طبیعت: اخلاق و رفتار | منش: رفتار |

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان، بر تشنه‌ای ببارد
نثر روان: می‌دانی دیدن یاری که غایب بوده، چه ذوقی دارد؟ مثل تشنه‌ای است که در بیابان باشد و ابری برایش ببارد و سیرابش کند.

دیدن یار غایب به ابر تشبیه شده است 🌟

بیت دوم:

تا توانی می‌گریز از یار بد یار بد، بدتر بود از مار بد

می‌گریز: فرار کن 🌟

نثر روان: تا می‌توانی از دوست بد، دوری کن زیرا دوست بد از مار بد، ترسناک‌تر است.

یار بد، بدتر بود از مار بد: ← تشبیه « یار بد به مار » 🌟 یار و مار: ← جناس


بیت سوم:

مار بد، تنها تو را بر جان زند یار بد، بر جان و بر ایمان زند


نثر روان: مار بد، فقط به جسمت آسیب می‌رساند اما دوست بد، علاوه بر جسم و جان، ایمان و اعتقادات را از بین می‌برد.

بیت چهارم:

با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی، تو را پلید کند

پلید: زشت 

نثر روان: با افراد بد، هم نشین نباش زیرا هم نشینی با بدان، تو را ناپاک و آلوده می کند هر چند که تو پاک باشی.

پلید و پاکی: ← تضاد 

بیت پنجم:

آفتابی بدین بزرگی را لکه ای ابر، ناپدید کند


نثر روان: لکه ای ابر، آفتاب به این بزرگی را پنهان و ناپدید می کند.

مفهوم بیت: دوستی با افراد بد، انسان را آلوده می کند. بدیهای کوچک، می توانند خوبیها را از بین ببرند.

آفتاب: ← منظور انسان است  لکه ابر: ← منظور دوست بد است 

بیت ششم:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد


نبوت: پیغمبری 

نثر روان: پسر نوح به خاطر همنشینی با انسانهای بد، از خاندان پیغمبری رانده شد و از قداست و بزرگی افتاد.


نبوت و نوح: ← مراعات نظیر  بیت به داستان حضرت نوح اشاره دارد « تلمیح » 

بیت هفتم:

سگ اصحاب کهف، روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

نیکان: انسانهای خوب 


نثر روان: سگ اصحاب کهف چند روزی به دنبال انسانهای نیک رفت و جایگاهی انسانی پیدا کرد.

بیت به داستان اصحاب کهف اشاره دارد. « تلمیح » 

بیت هشتم:

هم نشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

نثر روان: هم نشین تو باید از تو بهتر باشد تا چیزی به عقل و دین تو اضافه کند.

مفهوم بیت: دوست انسان باید باعث رشد عقلی و علم و دین او شود. 

توضیحات جمله های مهم متن

چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می زنند، اما در حقیقت گرگ هایی در جامه گوسفندان هستند.

نثر روان: انسان های زیادی هستند که ادعای دوستی با ما دارند اما در حقیقت گرگ هایی هستند که در لباس گوسفند پنهان شده اند.

هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند، به طریقت ایشان متهم گردد.

نثر روان: انسانی که با افراد بد دوست باشد اگر رفتار دیگران بر روی او اثر نکند به راه و روش آنها متهم می شود.

دانش زبانی: صفت های سنجشی

انواع صفت: ۱. صفت ساده ۲. صفت برتر « تفضیلی » ۳. صفت برترین « عالی »

صفت ساده: صفتی است که هیچ نشانه ای ندارد.

مثال: خوب ، زیبا ، بزرگ ، درخشان ، کوچک

صفت برتر یا تفضیلی: صفتی است که نشانه « تر » دارد و به آخر صفت ساده اضافه می شود.

مثال: خوب تر ، زیباتر ، بزرگ تر ، درخشان تر ، کوچک تر

صفت برترین یا عالی: صفتی است که نشانه « ترین » دارد و به آخر صفت ساده اضافه می شود.

مثال: خوب ترین ، زیباترین ، بزرگ ترین ، درخشان ترین ، کوچک ترین

| صفت عالی « برترین » | صفت تفضیلی « برتر » | صفت ساده |
|---------------------|---------------------|----------|
| شادترین | شادتر | شاد |
| نازک ترین | نازک تر | نازک |
| زرنگ ترین | زرنگ تر | زرنگ |
| عاقل ترین | عاقل تر | عاقل |

باغبان نیک اندیش

نویسنده: سعد الدین وراوینی

اثر: مرزبان نامه

روزی خسروی به تماشای صحرا بیرون رفت. باغبانی پیر و سالخورده را دید که سرگرم کاشتن نهال درخت بود.

خسروی: پادشاهی

نثر روان: یک روز پادشاهی برای گردش به دشت و صحرا رفت. باغبان پیر و سال خورده ای را دید که مشغول کاشتن نهال درخت بود.

خسرو گفت: ای پیرمرد، در موسم کهنسالی و فرتوتی، کار ایام جوانی، پیشه کرده ای.

فرتوتی: پیری، سال خوردگی
ایام: جمع یوم: روزها

نثر روان: پادشاه گفت: «ای پیرمرد، در زمان پیری کارهای دوره جوانی را انجام می دهی.»

وقت آن است که دست از این میل و آرزو برداری و درخت اعمال نیک در بهشت بنشانی.

میل: علاقه
اعمال: جمع عمل، کارها
بنشانی: بکاری

نثر روان: وقت آن رسیده که این کارهای دنیا را کنار بگذاری و کارهای شایسته ای را انجام دهی تا به بهشت بروی. «ترک دنیا و جمع کردن پاداش اعمال معنوی»

درخت، بنشانی: ← مراعات نظیر

درخت اعمال نیک: ← تشبیه «اعمال به درخت تشبیه شده است»

چه جای این حرص و هوس باطل است؟ درختی که تو امروز نشانی، میوهی آن کجا توانی خورد؟

حرص: طمع، زیاده خواهی
باطل: بیهوده و بی فایده

نثر روان: تو با این پیری نباید به دنبال کارهای بیهوده باشی. چون تو، تا زمان بزرگ شدن این درخت و محصول دادن آن، زنده نمی مانی و ثمر و نتیجه آن را نخواهی دید.

درختی که تو امروز نشانی، میوهی آن کجا توانی خورد؟ ← پرسش انکاری (استفهام انکاری) است.

باغبان پیر و پاک دل گفت: «دیگران نشانند، ما خوردیم؛ اکنون ما بنشانیم تا دیگران خورند».

نشانند: کاشتند

پاک دل: مهربان و با صفا

نثر روان: باغبان پیر و مهربان گفت: دیگران، قبل از ما زحمت ها کشیده اند و ما حاصل زحمت آن ها استفاده کردیم، الآن ما می کاریم تا آیندگان از آن ها، استفاده کنند.

موزه محرابی

مصطفی ناصری

نویسنده: عنصرالمعالی

✨ اثر: قابوس نامه

توضیحات جمله های مهم متن

✨ **بدان که مردم بی هنر، مادام بی سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را.**

✨ **مردم: انسان** ✨ **هنر: برتری و فضیلت** ✨ **مادام: همیشه** ✨ **مغیلان: درختچه خار دار**

نثر روان: بدان که انسان بدون هنر و داشتن برتری برای همیشه بی فایده است. مانند درختچه خار داری که جسم دارد ولی سایه ندارد. این انسان نه برای خود سودی دارد و نه برای دیگران.

✨ « **در عبارت بالا مردم به مغیلان تشبیه شده است** »

✨ **جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود.**

✨ **جهد: تلاش** ✨ **اصیل: دارای اصل و نسب خوب** ✨ **گوهری: دارای ارزش و با اصل و نسب**

نثر روان: تلاش کن هر چند که انسان با اصل و نسب خوب، هستی، هنر و فضیلتی هم داشته باشی زیرا هنر و شایستگی فردی از اصل و نسب، بهتر و با ارزش تر است.

✨ **بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را، اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید.**

✨ **صحبت: هم نشینی و دوستی** ✨ **به کار نیاید: نامناسب است، به درد نمی خورد**

نثر روان: ارزش و بزرگی انسان به عقل و دانش اوست نه به اصل و نسبش، اگر انسان همراه با اصل و نسب، هنر و شایستگی فردی نداشته باشد به درد دوستی و هم نشینی نمی خورد.

✨ **در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی، همه را به کار آید.**

نثر روان: در هر کس این دو ویژگی « اصل و نسب و شایستگی فردی » را پیدا کردی، با او دوستی کن و او را از دست نده زیرا چنین انسانی برای همه مفید و به درد بخور است.

✨ **چنگ در وی زن:** ← **کنایه از کمک گرفتن** ✨ **از دست مگذار:** ← **کنایه از رها نکردن**

سخن، ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن، چون باز پرسند جز راست مگوی، تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد.

خیره: بی فایده ✨
خاصه: بخصوص ✨
اوفتد: گرفتار می شود ✨

نثر روان: تا حرفی را از تو نپرسیده‌اند از حرف زدن بی فایده، دوری کن، وقتی از تو چیزی می‌پرسند، فقط حرف راست بگو، مخصوصاً کسی که پند پذیر نیست را نصیحت نکن زیرا چنین کسی، خودش گرفتار می‌شود.

از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بد اندیش و بد آموز بگریز، به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند.

تهمت: نسبت دروغ ✨
بداندیش: بد فکر، بدخواه ✨

نثر روان: از رفتن به جاهایی که مردم به آن بدگمان هستند، دوری کن و از دوست بدخواه و بد فکر فرار کن، در غم و اندوه مردم خوشحالی نکن تا مردم هم در غم تو شادی نکنند.

داد ده تا داد یابی، خوب گوی تا خوب شنوی، اگر طالب علم باشی، پرهیزگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن و دور اندیش

داد: انصاف ✨ طالب: خواهان ✨ قانع: راضی ✨ بردبار: صبور ✨ دور اندیش: آینده نگر ✨

نثر روان: همیشه با عدالت و انصاف رفتار کن تا با تو به عدالت و انصاف رفتار کنند، خوب حرف بزن تا حرف خوب بشنوی. اگر خواهان علم و دانش هستی، پرهیزگار و قانع و راضی و دوستدار علم، صبور، کم حرف و آینده نگر باش.

بخش دوم: توضیحات جمله های مهم متن

نویسنده: خواجه نصیر الدین توسی

اثر: اخلاق ناصری ✨

آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود، قطع نکند.

نثر روان: انسان نباید بسیار حرف بزند و نباید حرف دیگری را با حرف خود، قطع کند.

اگر سوال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود، او بر بهتر جوابی از آن، قادر بود، صبر کند تا آن سخن تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند.

سبقت: پیشی گرفتن ✨ بر وجهی: به گونه ای ✨ متقدم: قبلی و پیشین ✨ طعن: تمسخر ✨

نثر روان: اگر از گروهی سوالی شود که او هم در آن گروه باشد، در جواب دادن، پیشی نگیرد و اگر کسی مشغول جواب دادن باشد و او می تواند جواب بهتری بدهد، باید صبر کند تا حرف آن شخص تمام شود، سپس جواب خود را به صورتی بگوید که شخص قبلی، تمسخر نشود.

در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.

✨ محاورات: گفت و گو ✨ خوض ننماید: خیلی و عمیق فکر نکند ✨ استراق سمع: دزدکی گوش دادن

نثر روان: در گفت و گوهایی با حضور او میان دو نفر انجام می شود، عمیق فکر نکند و اگر آن دو نفر، سخنشان را از او مخفی می کنند، دزدکی گوش نکند و تا وقتی که او را در گفت و گوی خود شریک نکرده اند، دخالت نکند.

دانش زبانی: گروه فعلی (۱) زمان حال یا مضارع

در این درس با سه نوع فعل مضارع آشنا می شوید:

۳. مضارع مستمر

۲. مضارع التزامی

۱. مضارع اخباری

* مضارع اخباری: فعلی است که به بیان خبری و انجام گرفتن کاری در زمان حال می پردازد.

نشانه مضارع اخباری « می » است.

مثال: ← می روم ، می خوری ، می بیند ، می پوشیم ، می شنوید ، می پرسند

طریقه ساخت مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه « شناسه ها: -م ، ی ، -د ، یم ، ید ، -ند »

جمع



می + پوش + یم: می پوشیم

می + شنو + ید: می شنوید

می + پرس + -ند: می پرسند

مفرد



می + رو + -م: می روم

می + خور + ی: می خوری

می + بین + -د: می بیند

* **مضارع التزامی:** فعلی است که انجام کاری را در زمان حال با شک، تردید، آرزو، شرط و بیان می‌کند.

نشانه مضارع التزامی « ب » است.

مثال: **بروم ، بنویسی ، بخواند ، بگیریم ، بسازید ، بشکنند**

طریقه ساخت مضارع التزامی ← **ب + بن مضارع + شناسه « شناسه‌ها: مَ ، ی ، دَ ، یم ، ید ، نَد »**

جمع



ب + گیر + یم: بگیریم

ب + ساز + ید: بسازید

ب + شکن + نَد: بشکنند

مفرد



ب + رو + مَ: بروم

ب + نویس + ی: بنویسی

ب + خوان + دَ: بخواند

* **مضارع مستمر:** فعلی است که جریان انجام کاری را در زمان حال بیان می‌کند.

نشانه فعل مضارع مستمر « دار » می‌باشد.

مثال: **دارم می‌روم ، داری می‌خوری ، دارد می‌پرسد ، داریم می‌شنویم ، دارید می‌نویسید ، دارند می‌خوانند**

طریقه ساخت مضارع مستمر: ← **دار + شناسه + می + بن مضارع + شناسه**

جمع



دار + یم + می + شنو + یم: داریم می‌شنویم

دار + ید + می + نویس + ید: دارید می‌نویسید

دار + نَد + می + خواب + نَد: دارند می‌خوانند

مفرد



دار + مَ + می + رو + مَ: دارم می‌روم

دار + ی + می + خور + ی: داری می‌خوری

دار + دَ + می + پرس + دَ: دارد می‌پرسد

نکته: فعل مضارع اخباری و مضارع التزامی گاهی بدون نشانه « می و ب » به کار می‌روند.

مثال:

اگر در خانه‌ای شوی، روزگاری دراز، صفت آن گویی { شوی: بشوی « التزامی » — گویی: می‌گویی « اخباری » }

شو، خطر کن!

نویسنده: نظامی عروضی

اثر: چهار مقاله یا «مجمع النوادر»

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی، به امیری خراسان چون افتادی؟

چون افتادی: در این جا به معنی چگونه شروع کردی؟

نثر روان: از امیر خراسان پرسیدند که تو شخص تهیدست و فقیری بودی و کاری بی ارزش داشتی، چگونه شد به فرمانروایی خراسان رسیدی؟

گفت: روزی دیوان «حنظله باد غیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم

همی خواندم: می خواندم

نثر روان: گفت: روزی، دیوان اشعار حنظله باد غیسی را می خواندم، به این دو بیت رسیدم.

بیت اول:

مَهتری گر به کام شیر در، است شو خطر کن ز کام شیر، بجوی

مَهتری: بزرگی، سروری کام: دهان شو: برو خطر کن: کارهای پرخطر انجام بده

نثر روان: اگر بزرگی و سروری در دهان شیر هم باشد برو و اقدام به کاری خطرناک کن و آن را از دهان شیر بگیر.

بیت دوم:

یا بزرگی و عزت و نعمت و جاه یا چو مردانت، مرگ، رویاروی

عز: ارجمندی، بزرگی جاه: مقام، شکوه

نثر روان: یا در این راه به بزرگی و ثروت و مقام خواهی رسید یا اینکه مثل مردان بزرگ، مرگ آبرومندانه خواهی داشت.

داعیه ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. دارایی ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش، رحلت کردم.

داعیه: انگیزه باطن: درون، وجود رحلت کردم: سفر کردم، کوچ کردم

نثر روان: انگیزه ای در دلم پیدا شد که اصلاً نتوانستم به وضعیتی که داشتم راضی باشم تمام ثروتم را فروختم و اسبی خریدم و از سرزمین خود سفر کردم.

به دولت صفاریان پیوستم. هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می گشت و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

شکوه: عظمت، بزرگی شوکت: بزرگی ترقی: رشد، پیشرفت جمله: همه

نثر روان: به حکومت صفاریان پیوستم هر روز بر بزرگی و مقام و لشکر من اضافه می شد و کم کم در کارهایم پیشرفت و ترقی کردم تا همه خراسان را تحت فرمان خود در آوردم علت اصلی، این دو بیت بود.

کار من بالا گرفت: ← کنایه از رشد کردم

مصطفی ناصری

پرتو امید

شاعر: حافظ شیرازی

قالب شعر: غزل

اثر: دیوان شعر

واژه های مهم مقدمه

| | |
|---|---------------------|
| فرزانه: اندیشمند | زیستن: زندگی کردن |
| ژرف: عمیق | عواطف: احساسات |
| تباهی: نابودی | برجسته: ممتاز، عالی |
| طعن: سرزنش | جسورانه: شجاعانه |
| هجو: بدگویی، سرزنش | لعن: نفرین |
| انتقاد: جدا کردن خوب از بد، بیان خوبی ها و بدی های یک چیز | رهنمود: راه راست |

بیت اول:

یوسف گم گشته، باز آید به کنعان، غم مخور
کلبه احزان، شود روزی گلستان، غم مخور

کنعان: نام سرزمین

احزان: غمها

نثر روان: گمشده تو دوباره به سرزمین خود برمی گردد و خانه غم و اندوه، دوباره به شادی تبدیل می شود. نگران نباش.

یوسف، کنعان: ← مراعات نظیر

کل بیت ← تلمیح به داستان حضرت یوسف

بیت دوم:

ای دل غم دیده، حالت به شود، دل بد مکن
وین سر شوریده، باز آید به سامان، غم مخور

به: بهتر

شوریده: آشفته

سامان: آرام، قرار

نثر روان: ای دل درد کشیده، ناراحت نباش حالت بهتر می شود و آشفتهگی های فکری تو آرام و قرار پیدا می کند.

ای دل غمدیده: ← تشخیص ✨ شوریده، سامان: ← متضاد

دل بد مکن ← کنایه از نگران نباش ✨

بیت سوم:

دور گردون، گر دو روزی بر مراد ما نرفت

گردون: آسمان ✨ مراد: حاجت ✨ دائماً: همیشه ✨

نثر روان: اگر گردش روزگار، چند روزی مطابق میل ما نبود ناراحت نباش زیرا گردش روزگار همیشه یکسان نیست.

واج آرایی: ← در حرف ر ✨

بیت چهارم:

هان مشو نومیدا! چون واقف نه‌ای از سر غیب

واقف: باخبر، آگاه ✨ نه‌ای: نیستی ✨ غیب: پنهان ✨ اندر پرده: پشت پرده ✨ نومید: نا امید ✨

نثر روان: ناامید نباش زیرا از اسرار غیب، آگاهی نداری و بازی‌های پنهان زیادی پشت پرده خلقت وجود دارد.

بیت پنجم:

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

فنا: نابودی ✨ بنیاد: ریشه ✨ هستی: دنیا ✨ نوح: منظور خدا ✨ توفان: اینجا یعنی مشکلات ✨

نثر روان: ای انسان اگر نابودی مثل سیل، تمام دنیا را نابود کند غصه نخور زیرا کسی مثل حضرت نوح «خدا» کشتیبان و مراقب تو است.

ای دل: ← تشخیص ✨ سیل فنا: ← تشبیه فنا و نابودی به سیل ✨

بنیاد هستی برگند: ← کنایه از نابودی ✨ کل بیت: ← تلمیح به داستان حضرت نوح ✨

بیت ششم:

در بیابان گر به شوق کعبه، خواهی زد قدم

مغیلان: گیاه خاردار، در اصل به معنی مادرِ غولان و دیوها ✨ کعبه: منظور هر هدفی که انسان دارد ✨

نثر روان: اگر به اشتیاق خانه خدا قدم در بیابان گذاشتی، از سرزنش‌های درختچه‌های خاردار ناراحت نباش.

معنی دیگر: کسی که هدفش کعبه است و مقصود به این بزرگی دارد، اگر در بیابان دچار سختی شود، ناراحت و ناامید نمی‌شود.

بیت هفتم:

گرچه منزل، بس خطرناک است و مقصد، بس بعید هیچ راهی نیست، کان را نیست پایان، غم مخور

بعید: دور

نثر روان: اگرچه استراحت‌گاه‌های بین راه، خطرناک است و مقصد بسیار دور است، غصه نخور زیرا هیچ راهی نیست که پایان نداشته باشد.

منزل، مقصد، راه: ← مراعات نظیر

بیت هشتم:

حافظا! در کنج فقر و خلوت شب‌های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

ورد: ذکر، دعای زیر لب

نثر روان: ای حافظ در لحظه‌های فقر و تنگدستی، به دعا و قرآن پناه ببر و غصه نخور.

ورد، دعا، قرآن: ← مراعات نظیر حافظا: ← تخلص

دانش ادبی: تخلص

تخلص: اسمی است که شاعر برای خود در نظر می‌گیرد و معمولاً در پایان شعرش می‌آورد. تخلص، نام شعری شاعر است.

مثال:

| | | |
|----------------------------------|-------------------------------------|-------------------|
| سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز | مرده آن است که نامش به نکویی نبرند | « سعدیا: تخلص » |
| شهریارا بی حبيب خود نمی‌کردی سفر | این سفر، راه قیامت می‌روی، تنها چرا | « شهریارا: تخلص » |
| زهد نظامی که طریقی خوش است | زیر نشین علم زرکش است | « نظامی: تخلص » |

فریدون اکبری شلدره

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|---|--|
| تپنده: بی قرار | مام: مادر |
| پرتو: روشنائی | گرانمایه: باارزش |
| آبخور: سرچشمه | فراخنا: گستردگی |
| نوا: نغمه، سرود | گزند: آسیب |
| آرامستان: محل آرامش | اقلیت: تعداد کم |
| اهرمن: شیطان | آرمیده‌اند: خوابیده‌اند |
| ستد و داد: گرفتن و دادن | پیکار: جنگ |
| جلوه: آشکار ساختن | لهجه: طرز سخن گفتن و تلفظ، شعبه‌ای از زبان |
| آوند: لوله‌های باریکی در گیاهان که در آنها، مایعات غذایی جریان دارد | |

برخی از آرایه های متن:

🌟 تن را سپر کرده اند: ← کنایه از خود را فدا کرده اند 🌟 انگشت به دهان گذاشتن: ← کنایه از تعجب

توضیحات بیت های متن درس

بیت اول:

همی خواهم از کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان

نثر روان: از خدای بزرگ که آفریننده جهان است و آشکار و پنهان جهان را می‌شناسد، می‌خواهم.

🌟 آشکار، نهان: ← متضاد

بیت دوم:


که باشد ز هر بد، نگهدارتان همه نیک نامی بود یارتان

نثر روان: شما را از هر آسیبی در امان نگه دارد و همیشه نیک نامی، یاورتان باشد. «همیشه خوش نام باشید»



توضیحات بیت های متن درس

بیت اول:

دانی که ایران، نشست من است جهان سر به سر، زیر دست من است؟

نشست: سرزمین 

نثر روان: نمی دانی که ایران، محل زندگی من است. سراسر جهان تحت فرمانروایی من است؟


دست و است: ← جناس  زیر دست بودن: ← کنایه از تحت فرمان بودن 

بیت دوم:

همه یکدلانند، یزدان شناس به نیکی ندارند از بد، هراس

یزدان: خدا  هراس: ترس 

نثر روان: مردم ایران همه یکدل هستند و خدای یگانه را می پرستند و با نیک نامی از بدی، ترسی ندارند.

نیک و بد: ← تضاد 

بیت سوم:


دریغ است ایران که ویران شود گنام پلنگان و شیران شود

دریغ: افسوس و حیف  ویران: نابود  گنام: آشیانه  پلنگان و شیران: دشمنان 


نثر روان: حیف است که ایران از بین برود و محل زندگی دشمنان گردد.

بیت چهارم:

چو ایران نباشد، تن من مباد در این بوم و بر، زنده یک تن مباد

بوم و بر: سرزمین 

نثر روان: اگر ایران نباشد، من نیز نباید زنده بمانم. در این سرزمین کسی زنده نباشد، بهتر است.

تن و من: ← جناس 

بیت پنجم:

همه سر به سر، تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

نثر روان: اگر ما یک به یک در راه وطن، کشته و شهید شویم، بهتر از آن است که کشورمان را به دشمن بدهیم.

دانش ادبی: واژه‌های متضاد

متضاد: هرگاه دو یا چند کلمه از نظر معنایی، در تضاد و مخالف هم باشند، به آنها کلمات متضاد می‌گویند.

مانند:

آشکار و پنهان - شب و روز - سیاه و سفید - گل و خار - ترش و شیرین - خواب و بیدار

مثال در شعر:

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز « بنشین و برخیز: متضاد هستند »

شادی ندارد آن که ندارد به دل، غمی « شادی و غم: متضاد هستند »

بگویم تا بداند دشمن و دوست « دشمن و دوست: متضاد هستند »

این که گاهی می‌زدم بر آب و آتش، خویش را « آب و آتش: متضاد هستند »

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

محضر: جای حضور

لوح: وسیله‌ای شبیه تخته کلاس

پیوسته: همیشه

مناظره: بحث، گفتگو

می‌مانست: شبیه بود

طنین: آواز

رخسار: چهره

فراست: زیرکی

سیمگون: نقره‌ای

فام: رنگ

برخی از آرایه های متن:

☀️ درخت وجود نصیر الدین پر بارتر می شد: ← تشبیه «وجود خواجه نصیر به درخت تشبیه شده است»

☀️ به تشنه ای می مانست که ساعت ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید...: ← خواجه نصیر به انسان تشنه ای که در بیابان مانده است، تشبیه شده است»

☀️ آسمان، ستاره، ماه: ← مراعات نظیر ☀️ ستاره های نقره فام: ← تشبیه ستاره به نقره

☀️ آسمان، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد: ← تشبیه

☀️ غرق اندیشه و خیال می شوم: ← کنایه از فکر می کنم

☀️ تو می خواهی بخوانی و من می خواهم بدانم: ← واج آرایی حرف ب و ی

☀️ در گنجینه وجود خود جای می دهی: ← تشبیه «وجود به گنجینه»

واژه های مهم

رمق: نیرو، توان

واپسین: آخرین

مُقَطَّع: قطع شده

فقیه: دانشمند

تعرض: اعتراض

تمنا: خواهش

شیون: زاری

جاهل: نادان

برخی از آرایه های متن:

☀️ نفس او به شماره افتاده بود: ← کنایه از نزدیک به مردن بود

☀️ شمع وجودش به خاموشی می گرایید: ← کنایه از نزدیک شدن مرگ

☀️ شمع وجود: ← تشبیه وجود به شمع

☀️ دست، سر، رو: ← مراعات نظیر

دانش زبانی: گروه فعلی (۲) فعل گذشته یا ماضی

در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

۱. ماضی ساده (مطلق)

ماضی ساده: فعلی است که در گذشته انجام شده است و هیچ نشانه‌ای ندارد.

مانند: ← رفتم ، نوشتی ، خورد ، گفتیم ، شنیدید ، پرسیدند

طریقه ساخت ماضی ساده: ← بن ماضی + شناسه « شناسه‌ها: -م ، ی ، شناسه ندارد ، یم ، ید ، -ند »

| مفرد | جمع |
|-----------------|----------------------|
| رفت + -م: رفتم | گفت + یم: گفتیم |
| نوشت + ی: نوشتی | شنید + ید: شنیدید |
| خورد + -: خورد | پرسید + -ند: پرسیدند |

۲. ماضی نقلی

ماضی نقلی: فعلی است که در گذشته انجام گرفته و اثر آن هنوز باقی است.

نشانه فعل ماضی نقلی: -ام ، -ای ، -است ، -ایم ، -اید ، -ند

مثال: ← نوشته‌ام ، گرفته‌ای ، خوانده است ، ساخته‌ایم ، شکسته‌اید ، خوابیده‌اند

طریقه ساخت ماضی نقلی: ← بن ماضی + ه + نشانه نقلی: -ام ، -ای ، -است ، -ایم ، -اید ، -ند

| مفرد | جمع |
|------------------------------|-------------------------------|
| نوشت + ه + ام: نوشته‌ام | ساخت + ه + ایم: ساخته‌ایم |
| گرفت + ه + ای: گرفته‌ای | شکست + ه + اید: شکسته‌اید |
| خوانده + ه + است: خوانده است | خوابید + ه + اند: خوابیده‌اند |

آرشی دیگر

شاعر: محمد دهریزی

قالب شعر: نیمایی

جنگ جنگی نابرابر بود نابرابر: ناعادلانه

جنگ جنگی فوق باور بود فوق باور: باور نکردنی بود

کیسه های خاکی و خونی

خط مرزی را جدا می کرد. سنگرها هر لحظه جا به جا می شد

دشمن بد عهد بی انصاف بد عهد: پیمان شکن

با هجوم بی امان خود با حمله پی در پی خود

مرزها را جابه جا می کرد به سمت کشور هجوم می آورد

از میان آتش و باروت از بین آتش باروت و گلوله ها « آتش و باروت: ← مراعات نظیر»

می وزید از هر طرف، هر جا

تیرهای وحشی و سرکش تیرها مانند حیوان وحشی از هر طرف سریع می آمدند « پرتاب می شد»

« تیرهای وحشی و سرکش: ← آرایه تشبیه »

موشک و خمپاره و ترکش « تیر و موشک و خمپاره و ترکش: ← مراعات نظیر»

آن طرف، نصف جهان با تانک های آتشین در راه نیروهای عراقی با حمایت نصف دنیا آماده و مجهز به پیش می آمدند.

این طرف، ایرانیان تنها

رزمندگان ایران تنها بودند.

این طرف، تنها سلاح جنگ، ایمان بود

رزمندگان ایران با ایمان قوی به جنگ دشمن می رفتند

خانه های خاک و خون خورده

خانه های آلوده به خاک و خون

مهد شیران و دلبران بود

جایگاه رزمندگان شجاع بود.

شهر خونین، شهر خرمشهر

در غروب آفتاب خویش شهر در آخرین لحظات عمر خود « غروب آفتاب خویش: ← کنایه از نابودی»

چشم در چشم افق می دوخت به آسمان نگاه می کرد. « چشم دوختن: — کنایه از نگاه کردن»
 در دهان تانک‌های سوخت. در میان آتش تانک‌ها می سوخت. « دهان تانک: — تشخیص»

در آن لحظه های ترسناک

« صدا زدن شهر: — تشخیص»

شیر مردان: رزمندگان شجاع

نام آور: مردان مشهور

در چنان حالی هراس انگیز

شهر، از آن سوی سنگرها

شیر مردان را صدا می زد:

«آی، ای مردان نام آور

ای همیشه نامتان پیروز

بی گمان امروز

یقیناً امروز، قسمتی از تاریخ، دوباره در حال تکرار شدن است

اگر دشمن از هر سمت حمله کند و کشور را تصرف کند

خانه و کشور ما، کوچک می شود

نام کشور ما در تاریخ، بی اعتبار خواهد شد.

« دفتر تاریخ: — تشبیه تاریخ به دفتر تشبیه شده است»

فصلی از تکرار تاریخ است

گر بماند دشمن، از هر سو

خانه هامان تنگ خواهد شد

ناممان در دفتر تاریخ

کوچک و کم رنگ خواهد شد.»

رزمندگان جوان مرد، در میان سنگرها خشمگین شدند

« جوشیدن خون: — کنایه از خشمگین شدن — مثل موج: — تشبیه»

از دام و بند آرزوهای خود، رها شد « کمند آرزو: — تشبیه»

به چشمان دشمن خیره شد.

او نارنجک در دست داشت « دست نارنجک: — تشخیص»

خون میان سنگر آزادگان جوشید

مثل یک موج خروشان شد

کودکی از دامن این موج بیرون جست

از کمند آرزوها رست

چشم او در چشم دشمن بود

دست او در دست نارنجک

جنگ، جنگی نابرابر بود

جنگ، جنگی فوق باور بود

کودک تنها، به روی خاکریز آمد

صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد سربازان دشمن او را نگاه می‌کردند. «تشبییه: ← چشم به قاب عکس»

خط دشمن، گیج و سرگردان سپاه دشمن سرگشته و حیران بود

چشم‌ها از این و آن پرسان: آنها با نگاه از هم دیگر می‌پرسیدند «چشم‌ها پرسان: ← تشخیص»

«کیست این کودک؟»

او چه می‌خواهد از این میدان!؟

صحنه‌ی جانبازی است این جا!؟

یا زمین بازی است این جا!؟

دشمنان کور دل، اما

اما دشمنان گمراه

در دلش خورشید ایمان را نمی‌دیدند

ایمان قوی و محکم حسین را نمی‌دیدند «خورشید ایمان: ← تشبییه»

تیغ آتش خیز «دستان» را نمی‌دیدند

دشمنان نارنجک‌هایی را که در دست حسین بود، نمی‌دیدند

در نگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند

دشمنان خشم او را که مانند آتشی سوزان بود، نمی‌دیدند

بر کمانش تیر «آرش» را نمی‌دیدند

نارنجکی که در دستش بود و مانند تیر آرش بود، را نمی‌دیدند

در رگش، خون «سیاوش» را نمی‌دیدند.

آنها نمی‌دانستند که او هم مثل سیاوش مظلوم و بی‌گناه اما دلیر است

نکته: در این قسمت از آرایه تلمیح به خوبی استفاده شده است.

کودک ما بغض خود را خورد

بر خود مسلط شد «بغض خود را خوردن: ← کنایه از تسلط بر خود»

چشم در چشمان دشمن کرد

با صدایی صاف و روشن گفت:

«آی ای دشمن!»

من حسین کوچک ایران زمین هستم

یک تنه با تانک می جنگم

مثل کوهی آهنین هستم

من همین هستم.»

مانند کوهی استوار و محکم هستم «مانند کوهی: — تشبیه»

ناگهان صدای بلند الله اکبر مانند پرنده ای پرواز کرد و در آسمان پیچید

ناگهان تکبیر، پر وا کرد

«آتش و باروت: تشخیص»

در میان آتش و باروت غوغا کرد

حسین این کودک شجاع، که نارنجک به خود بسته بود

کودکی از جنس نارنجک

به طرف تانک‌ها حمله کرد... «دهان تانک: تشخیص»

در دهان تانک‌ها افتاد...

لحظه ای دیگر

از تمام تانک‌ها، تنها

فقط، تپه ای از خاکستر خاموش شده

تلی از خاکستر خاموش

در میان دشت، باقی ماند «دست دشت: تشخیص»

ماند روی دست‌های دشت

آسمان به خاطر شادی، دف (حلقه ای چوبی با پوست نازک) می نواخت

آسمان از شوق، دف می زد

رود خانه خرمشهر شادی می کرد «تشخیص»

شطّ خرمشهر، کف می زد

شهر خرمشهر ناگهان آگاه و باخبر شد

شهر یکباره به هوش آمد

چشم های اشک بارش را باز کرد

چشم اشک آلوده را وا کرد

بر گلدسته مسجد خرمشهر

بر فراز گنبدی زیبا

پرچم پر افتخار ایران را تماشا کرد

پرچم خود را تماشا کرد

دانش ادبی: تلمیح

تلمیح: وقتی شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن و تاثیرگذاری بیشتر شعر از احادیث، آیات، روایات، داستان‌ها و اتفاقات مهم تاریخی استفاده می‌کند، به این شیوه بهره‌گیری، تلمیح می‌گویند.

تلمیح در لغت به معنی با گوشه چشم اشاره کردن است.

مثال:





- | | |
|--|---------------------------------------|
| گلستان کند آتشی بر خلیل | ● «تلمیح به داستان حضرت ابراهیم» |
| مهر او بلانشینان را کشتی نوح است | ● «تلمیح به داستان حضرت نوح» |
| جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او | ● «تلمیح به داستان فرعون و حضرت موسی» |
| میان خسرو و شیرین، شکر کجا گنجد؟ | ● «تلمیح به داستان خسرو و شیرین» |
| یوسف صدیق در خشکسال مصر، سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکنند. | |
| ● «تلمیح به داستان حضرت یوسف» | |
| بیستون بر سر راه است مباد از شیرین | ● خبری گفته و غمگین، دل فرهاد کنید |
| ● «تلمیح به داستان شیرین و فرهاد» | |

نیک رایان

برگرفته از کتاب «بهارستان» جامی

نثر: مُسَجِّع

اسکندر، یکی از کارداناان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد

شریف: با ارزش و مهم  عزل کرد: برکنارکرد  خسیس: کم ارزش و اهمیّت 
 نثر روان: اسکندر یکی از کارمندان خوب خود را از کار با ارزش و مهمی برکنار کرده و کاری کم ارزش و سطح پایین به او داد.
 شریف و خسیس: ← تضاد 

روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می بینی عمل خویش را؟

درآمد: وارد شد 

نثر روان: روزی آن مرد اسکندر را دید و به حضور او رفت. اسکندر گفت: نظرت درباره کار جدیدت چیست؟

گفت: زندگانی ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد. پس در هر عمل که هست، نیکو سیرتی می باید و داد.

نثر روان: آن مرد گفت: امیدوارم عمر طولانی داشته باشید! انسان با انجام کار، بزرگ و با ارزش نمی شود، بلکه کار با انسان بزرگ می شود و ارزش پیدا می کند. پس باید انسان در هر کاری، خوب و مناسب رفتار کند و در کارش انصاف داشته باشد.

مصطفی ناصری

توضیحات متن درس

نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپيچند و چراغ نبود.


نثر روان: تعریف کردند شبی که رابعه به دنیا آمد در خانه پدرش پارچه و لباس کافی وجود نداشت که رابعه را در آن بپيچند و همچنین چراغی هم در خانه آنها وجود نداشت.

پدر او را سه دختر بود رابعه چهارم بود از آن رابعه گویند پس عیال با او گفت: به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه.


از آن: به این علت  عیال: همسر 

نثر روان: پدر رابعه سه دختر داشت رابعه دختر چهارم بود به همین خاطر به او رابعه می گفتند. سپس همسرش به او گفت: پیش فلان همسایه برو و به اندازه روشن کردن یک چراغ روغن بگیر.


پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانه آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: خفته اند. پس دلتنگ بخت و پیغمبر را علیه الصلاه و السلام، به خواب دید. گفت: غمگین مباش که این دختر سیده ای است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهند بود.

سیده: سرور بزرگ  شفاعت: میانجی بودن 

نثر روان: پدر رابعه با خداوند عهد کرده بود که از بندگان خدا کمکی نخواهد. بلند شد و به در خانه همسایه اش رفت و بازگشت و به همسرش گفت: خوابیده بودند و با ناراحتی خوابید و پیامبر که درود خدا بر او باد را در خواب دید که به او گفت: ناراحت نباش چون این دختر، زن بزرگواری خواهد شد که هفتاد هزار نفر از امت من به شفاعت او بخشیده می شوند.

دلتنگی:  ← کنایه از ناراحتی

چون رابعه بزرگ شد پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند.

قحطی: خشکسالی  متفرق: پراکنده 

نثر روان: در شهر بصره خشکسالی بزرگی پدید آمد و هر سه خواهر پراکنده شدند.

و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مشقت کار می فرمود.

درم: سکه نقره  خواجه: صاحب 

نثر روان: رابعه به دست شخص ظالمی گرفتار شد. و او را در مقابل چند سکه نقره فروخت. صاحب جدید رابعه او را مجبور به انجام کارهای سخت و دشوار می کرد.

روزی بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: الهی! غریبم و بی مادر و پدر، اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه هیچ غم نیست، الا رضای تو می باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟

رضا: خشنودی

نثر روان: روزی افتاد و دستش شکست. صورتش را بر روی زمین گذاشت و به سجده رفت و با خداوند راز و نیاز کرد و گفت: خدایا! در این شهر غریب و تنها هستم و پدر و مادری ندارم اسیرم و دستم آسیب دیده. ولی از این همه رنج و سختی، ناراحت نیستم؛ فقط رضایت تو را می خواهم و بدانم که آیا از من راضی هستی یا نه؟

روی بر خاک نهاد: ← کنایه از به سجده رفت و عبادت کرد

آوازی شنید که غم مخور فردا جاهیت خواهد بود چنان که مقربان آسمان به تو نازند.

مقربان: نزدیکان «فرشتگان»

جاه: مقام

نثر روان: صدایی به گوش رابعه رسید که می گفت غمگین نباش زیرا در آینده «جهان آخرت» جایگاه و مقامی پیدا خواهی کرد که فرشتگان و دوستان خدا به جایگاه تو افتخار می کنند.

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز برپای بودی.

نثر روان: رابعه به خانه بازگشت و همیشه روزه می گرفت و هر شب نماز می خواند و تا صبح در حال عبادت بود.

شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد رابعه را دید در سجده که می گفت: الهی تو می دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو.

درآمد: بیدار شد

هوا: میل و آرزو

نثر روان: یک شب صاحب رابعه از خواب بیدار شد و او را در حال سجده دید که می گفت: خدایا تو با خبری که میل قلبی و آرزوی قلبی من اطاعت کردن از دستور تو است و نور چشم های من همه در خدمت کردن به درگاه تو است.

اگر کار به دست من استی یک ساعت از خدمتت نیاسودی اما تو مرا زیر دست مخلوق کرده ای به خدمت تو از آن دیر می آیم.

نثر روان: اگر اراده و اختیار داشتم و کارها به دست من بود حتی لحظه ای هم از خدمت و عبادت درگاه تو آسوده نمی شدم اما خدایا تو مرا خدمتکار یکی از بندگانت کرده ای به همین علت به خدمت و عبادت تو دیر می آیم.

شبی دزدی درآمد و چادرش برداشت خواست تا ببرد راه ندید، چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه بازیافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید؛ همچنین تا هفت نوبت. از گوشه صومعه آواز درآمد که: ای مرد! خود را رنجه مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است.

درآمد: وارد شد ✨ صومعه: عبادتگاه ✨

نثر روان: شبی دزدی وارد شد و خواست چادرش را بدزدد اما راهش را گم کرد چادر را سر جایش گذاشت و راهش را پیدا کرد این کار را تا هفت بار تکرار کرد. از گوشه عبادتگاه صدایی آمد که ای مرد «دزد» به خودت سختی نده زیرا او چند سال است که ما را عبادت می کند.

دل سپردن: ← کنایه از دوست داشتن ✨

ابلیس زهره ندارد که گرد او گردد دزد را کی زهره آن بود که گرد چادر او گردد. تو خود را مرنجان ای طرار! که اگر یک دوست خفته است دوست دیگر بیدار است.

ابلیس: شیطان ✨ زهره: جرأت ✨ طرار: دزد ✨

نثر روان: شیطان هیچ گاه جرأت ندارد که به او نزدیک شود دزد چگونه می تواند به او نزدیک شود. تو ای دزد خود را آزار نده زیرا اگر یک دوست «رابعه» خوابیده است، دوست دیگر «خداوند» بیدار است و مراقب او هست.

در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

۱. ماضی استمراری

ماضی استمراری: به فعلی که در گذشته به تکرار انجام می‌شده است، ماضی استمراری می‌گویند. نشانه این فعل، « می » است.

مانند: ← می‌نوشتیم ، می‌خواندی ، می‌شنید ، می‌رفتیم ، می‌ساختید ، می‌گرفتند

طریقه ساخت ماضی استمراری: ← می + بن ماضی + شناسه « شناسه‌ها: مَ ، ی ، ... ، یم ، ید ، -ند »

| مفرد | جمع |
|---------------------------|----------------------------|
| ↓ | ↓ |
| می + نوشت + مَ: می‌نوشتیم | می + رفت + یم: می‌رفتیم |
| می + خواند + ی: می‌خواندی | می + ساخت + ید: می‌ساختید |
| می + شنید: می‌شنید | می + گرفت + -ند: می‌گرفتند |

۲. ماضی مستمر «جاری»

ماضی مستمر: فعلی است که به جریان عملی در گذشته به همراه کاری دیگر، دلالت دارد.

هرگاه فعل‌های کمکی (داشتم ، داشتی ، داشت ، داشتیم ، داشتید ، داشتند) را به اول فعل ماضی استمراری اضافه کنیم، فعل ماضی مستمر به دست می‌آید.

مثال: ← داشتم می‌رفتم، داشتی می‌خواندی ، داشت می‌نوشت ، داشتیم می‌گفتیم ، داشتید می‌شنیدید ، داشتند می‌خوردند

طریقه ساخت ماضی مستمر: ← فعل کمکی (داشتم ، داشتی ، داشت ، داشتیم ، داشتید ، داشتند) + ماضی استمراری (فعل مورد نظر)

| مفرد | جمع |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ↓ | ↓ |
| داشتم + می‌رفتم: داشتم می‌رفتم | داشتیم + می‌گفتیم: داشتیم می‌گفتیم |
| داشتی + می‌خواندی: داشتی می‌خواندی | داشتید + می‌شنیدید: داشتید می‌شنیدید |
| داشتند + می‌نوشت: داشتند می‌نوشت | داشتند + می‌خوردند: داشتند می‌خوردند |

پیام آور رحمت

واژه های مهم

| | |
|-------------------|-------------------|
| طنین: آواز | سعادت: خوشبختی |
| سیما: چهره | آبخور: سرچشمه |
| تعالی: بلند مرتبه | غنیمت: قدر دانستن |
| | رنجور: ناراحت |

برخی از آرایه های متن:

🌻 پیامبر مانند گنجینه و آبخور: ← تشبیه

🌻 مثل مومنان جمله چون یک تن است: ← تشبیه

دانش زبانی: گروه فعلی (۴)

در این درس با دو نوع فعل ماضی آشنا می‌شوید:

۱. ماضی بعید

ماضی بعید: فعلی است که در گذشته دور انجام گرفته است.

هرگاه فعل کمکی (بودم ، بودی ، بود ، بودیم ، بودید ، بودند) به آخر فعل ماضی ساده اضافه شود، فعل ماضی بعید به دست می‌آید.

مانند: ← نوشته بودم ، گرفته بودی ، خوانده بود ، شنیده بودیم ، شکسته بودید ، خورده بودند

طریقه ساخت ماضی بعید: ← بن ماضی + ه + فعل کمکی (بود) + شناسه

جمع
↓
شنید + ه + بود + یم: شنیده بودیم

شکست + ه + بود + ید: شکسته بودید

خورد + ه + بود + ند: خورده بودند

مفرد
↓
نوشت + ه + بود + م: نوشته بودم

گرفت + ه + بود + ی: گرفته بودی

خواند + ه + بود: خوانده بود

۲. ماضی التزامی

ماضی التزامی: فعلی است که در زمان گذشته با شک، شرط، آرزو و..... انجام شده است.

هرگاه فعل کمکی (باشم ، باشی ، باشد ، باشیم ، باشید ، باشند) به آخر فعل ماضی ساده اضافه شود، فعل ماضی التزامی به دست می‌آید.

مثال: ← ساخته باشم ، پوشیده باشی ، رسیده باشد ، خورده باشیم ، برده باشید ، دیده باشند

طریقه ساخت ماضی التزامی: ← بن ماضی + ه + فعل کمکی (باش) + شناسه : م ، ی ، د ، یم ، ید ، ند «

جمع
↓
خورد + ه + باش + یم: خورده باشیم

برد + ه + باش + ید: برده باشید

دید + ه + باش + ند: دیده باشند

مفرد
↓
ساخت + ه + باش + م: ساخته باشم

پوشید + ه + باش + ی: پوشیده باشی

رسید + ه + باش + د: رسیده باشد

سیرت سلمان

روضه خلد ، مجد خوافی

سلمان فارسی بر لشکری امیر بود. در میان رعایا چنان حقیر می نمود که وقتی خادمی به وی رسید، گفت: این تو بره کاه بردار و به لشکرگاه سلمان بر.

امیر: فرمانده رعایا: جمع رعیت، مردم حقیقیر: کوچک توبره: کیسه بزرگ نثر روان: سلمان فارسی فرمانده سپاهی بود. در بین مردم آنقدر خود را کوچک نشان می داد که زمانی یک خدمتکار به او رسید و گفت: این کیسه بزرگ پر از کاه را بردار و به قرارگاه لشکر سلمان ببر.

چون به لشکرگاه رسید، مردم گفتند: «امیر است». آن خادم بترسید و در قدم وی افتاد. نثر روان: سلمان هم کیسه را برداشت. وقتی به قرارگاه رسید مردم با تعجب می گفتند این سلمان است! آن خدمتکار ترسید و از سلمان عذرخواهی کرد.

در قدم کسی افتادن: ← کنایه از التماس کردن، عذرخواهی کردن

سلمان گفت: «به سه وجه این کار از برای خود کردم، نه از بهر تو، هیچ اندیشه مدار، اول آنکه تکبر از من دفع شود؛ و دوم آنکه دل تو خوش شود؛ سوم آنکه از عهد حفظ رعیت بیرون آمده باشم.

وجه: دلیل تکبر: خودخواهی دفع: دور

نثر روان: سلمان گفت: به سه دلیل این کار را برای خودم کردم نه بخاطر تو پس اصلاً نترس. اول بخاطر اینکه خودخواهی و غرور از من دور شود و دوم آنکه تو خوشحال شوی، سوم آنکه مسئولیت خودم را که همان مراقبت از مردم است، خوب انجام داده باشم.

اندیشه مدار: ← کنایه از نترس

آشنای غریبان

قالب شعر: غزل

شاعر: قیصر امین پور

آثار: به قول پرستو، آینه‌های ناگهان، مثل چشمه مثل رود، درکوچه آفتاب، تنفس صبح

بیت اول:

چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند موج‌های پریشان تو را می‌شناسند

چشمه‌های خروشان: انسانهای پاک و آزاده

نثر روان: چشمه‌های خروشان و موج‌های آشفته، تو را می‌شناسند.

واج آرایی: ← در حرف « ش » چشمه، موج، خروشان: ← مراعات نظیر بیت، تشخیص دارد

بیت دوم:

پرسش تشنگی را تو آبی، جوابی ریگ‌های بیابان تو را می‌شناسند

نثر روان: تو برای انسانهای تشنه معرفت، همانند آب ارزشمند هستی. ریگ‌های بیابان هم ارزش تو را دانند.

معنی دیگر: تو برای انسانهایی که تشنه دانش هستند، مثل آب و جواب هستی.

پرسش، جواب: ← متضاد تشنگی، آبی: ← متضاد ریگ‌های بیابان: ← انسانهای دردمند

بیت سوم:

نام تو رخصت رویش است و طراوت زین سبب برگ و باران تو را می‌شناسند

رخصت: اجازه طراوت: شادابی

نثر روان: نام تو اجازه رویدن و شادابی است. به همین دلیل تمام گیاهان و قطره‌های باران تو را می‌شناسند.

باران: ← نماد پاکی

بیت چهارم:

هم تو گل‌های این باغ را می‌شناسی هم تمام شهیدان تو را می‌شناسند

نثر روان: تو همه انسانهای خوب و شایسته این جهان را می‌شناسی و تمام شهیدان نیز تو را می‌شناسند.

گل‌ها: ← انسانهای خوب و پاک باغ: ← منظور دنیا

بیت پنجم:

اینک ای خوب! فصل غریبی سر آمد چون تمام غریبان تو را می‌شناسند

فصل: زمان سرآمد: به پایان رسید

نثر روان: ای امام خوب ما، اکنون زمان غربی و تنهایی به پایان رسید زیرا تمام انسانهای غریب، تو را می‌شناسند.

☀️ مفهوم بیت: تو دیگر غریب نیستی و همه تو را می‌شناسند. ☀️ ای خوب: ← منظور امام رضا (ع)

بیت ششم:

کاش من هم عبور تو را دیده بودم کوچه‌های خراسان تو را می‌شناسند

نثر روان: کاش من هم عبور تو را از خراسان دیده بودم. تمام مردم خراسان تو را می‌شناسند.

☀️ کوچه‌های خراسان: ← منظور مردم خراسان

میلاد گل

شاعر: امام خمینی (ره)

قالب شعر: غزل

☀️ آثار: دیوان شعر، لقاء الله، سرّ الصلاة

بیت اول:

میلاد گل و بهار جان آمد بر خیز که عید می‌کشان آمد

☀️ میلاد: تولد ☀️ می‌کشان: انسانهای مشتاق

نثر روان: تولد حضرت مهدی که مانند بهار جان بخش است، از راه رسید. از جای خود بلند شو زیرا عید عارفان و عاشقان است.

☀️ گل، بهار: ← مراعات نظیر ☀️ گل و بهار جان: ← منظور امام زمان (عج)

بیت دوم:

خاموش مباش زیر این خرقة بر جان جهان، دوباره جان آمد

☀️ خرقة: لباس درویشان، در این بیت: ← منظور: دنیا

نثر روان: در این دنیا آرام در گوشه‌ای منشین. بر خیز زیرا جهان از نو، زنده شده است.

☀️ جان، جهان: ← جناس

☀️ مفهوم بیت: جهان با آمدن امام زمان، جان تازه‌ای گرفته است.

بیت سوم:

گلزار ز عیش، لاله باران شد سلطان زمین و آسمان آمد
 نثر روان: گلستان پر از گلهای لاله شده است زیرا پادشاه آسمان و زمین از راه رسیده است.
 گلزار، عیش، لاله: ← مراعات نظیر زمین، آسمان: ← متضاد سلطان: ← امام زمان (عج)

بیت چهارم:

آماده امر و نهی و فرمان باش هشدار که منجی جهان آمد
 هشدار: آماده باش
 نثر روان: آماده باش که مطابق فرمان او باشی و هوشیار باش که نجات بخش تمام هستی از راه رسید.
 امر، نهی: ← متضاد

دانش ادبی: ردیف

ردیف: به کلماتی که دقیقا مثل هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می گویند. ردیف کلمه‌ای است که در پایان دو مصراع، تکرار می شود.

ردیف گاهی اسم، فعل، صفت، ضمیر، حرف و..... است. گاهی نیز به شکل عبارت می آید.

مثال:

| | | |
|------------------------------|-------------------------------|-------------------------------|
| هیچکس از جای او آگاه نیست | هیچکس را در حضورش راه نیست | { نیست: ردیف از نوع فعل } |
| با وضویی دست و رویی تازه کرد | با دل خود گفت و گویی تازه کرد | { تازه کرد: ردیف از نوع فعل } |
| به بینندگان آفریننده را | بینی مرنجان دو بیننده را | { را: ردیف از نوع حرف } |
| تا توانی می گریز از یار بد | یار بد، بدتر بود از مار بد | { بد: ردیف از نوع صفت } |
| شد نفس آن دو سه همسال او | تنگ تر از حادثه حال او | { او: ردیف از نوع ضمیر } |

پیدای پنهان

« توحید مفضل » ترجمه علامه مجلسی

نثر: ساده

واژه های مهم

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| مزار: قبر | شریف: بزرگوار |
| متانت: استواری | تامل: اندیشیدن |
| قائل: گوینده | شعور: دریافتن |
| قوه: نیرو، توانایی | خلل: آسیب |
| شان: قدر، مرتبه | حکمت: دانش |
| جراحت: زخم | مصیبت: سختی |
| مصلحت: خیر اندیشی | حیا: خجالت، شرم |
| صله رحم: پیوند با خویشان | معاصی: گناهان |
| تدبیر: چاره اندیشی | علیم: آگاه |
| تواضع: فروتنی | تضرع: زاری کردن |
| خضوع: فروتنی، تواضع | طلب عافیت: درخواست سلامتی |

توضیح بیت متن

بیت:

جهان، جمله فروغ روی حق دان حق اندر وی، ز پیدایی است، پنهان
 نثر روان: تمام هستی و دنیا، زیبایی وجود خداست. خدا در همه موجودات هست و به خاطر آشکاری زیاد، دیده نمی شود.

دانش زبانی: قید

قید: کلمه یا ترکیبی است که مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و را به جمله اضافه می کند.

قیدها از ارکان اصلی جمله نیستند و اگر از جمله حذف شوند، هیچ آسیبی در معنای جمله پدید نمی آید.

★ قیدها همه جای جمله می آیند. قیدها قابل حذف هستند.

★ هر جمله می تواند قیدهایی گوناگونی داشته باشد.

★ «دانش آموز گرامی، یادگیری اسامی انواع قید در پایه نهم ضرورتی ندارد و برای یادگیری و آشنایی بیشتر شما، انواع قیدها ذکر می شود.»

انواع قید:

۱. قید حالت: خندان ، گریان ، دوان دوان ، شاد ، خوشحال ، ناراحت ، اندوهگین ، با شادی ،

مثال:

زهرا با شادی وارد کلاس شد. { با شادی: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

کودک، دوان دوان به پارک رفت. { دوان دوان: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

۲. قید زمان: دیروز ، امروز ، پارسال ، سال آینده ، یک ساعت قبل ، حالا ، بعدا ، هنوز ، فردا

مثال:

دیروز هوا سرد بود. { دیروز: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

یک ساعت قبل، باران شدیدی بارید. { یک ساعت قبل: قید } اگر قید را حذف کنیم، معنی جمله آسیب نمی بیند.

۳. قید مکان: اینجا ، آنجا ، بالا ، پایین ، کنار ، زیر ، همه جا ، خانه ، پارک ، اداره

مثال:

زهرا اینجا نشسته است. { اینجا: قید }

او در مدرسه درس می خواند. { مدرسه: قید }

امروز، خیلی خوش گذشت. { خیلی: قید }

۴. قید مقدار: کم، زیاد، فراوان، بیشتر، بسیار، کمتر، کم کم، خیلی

مثال:

دیشب باران، کم کم می بارید. { کم کم: قید }

امروز، خیلی خوش گذشت. { خیلی: قید }

۵. قید یقین: حتما، بدون شک، قطعا، مطمئنا، یقینا، اصلا

مثال:

حتما به دیدار شما خواهیم آمد. { حتما: قید }

یقینا تو را خواهیم دید. { یقینا: قید }

۶. قید شک و تردید: شاید، احتمال دارد، امکان دارد، احتمالا، ممکن است، گمان می کنم، تقریبا

مثال:

گمان می کنم او را می شناسم. { گمان می کنم: قید }

ممکن است فردا به مدرسه بروم. { ممکن است: قید }

۷. قید کیفیت: خوب، بد، سریع، آرام، باعجله، به سرعت، آهسته، تند، کند، زشت، زیبا

مثال:

مریم، خوب شعر می خواند. { خوب: قید }

معلم، آرام حرف می زند. { آرام: قید }

۸. قید مختص: هرگز، همیشه، همواره، فقط

مثال:

من هرگز او را ندیده ام. { هرگز: قید }

همیشه به یاد انسانهای خوب هستیم. { همیشه: قید }

آرزو

شاعر: ویکتور هوگو

آثار: بینوایان، کلیسای نتردام پاریس، کارگران دریا

واژه های مهم

نادوست: دوست بد

عشق بورزی: دوست داشته باشی

یک دل: صمیمی

غرّه: مغرور، فربفته

به حق: درست

دست کم: حد اقل

بیفشانی: بکاری

توضیح برخی نکات متن

آرزو می کنم که دشمن نیز داشته باشی، نه کم و نه زیاد درست به اندازه، تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهند که دست کم یکی از آنها اعتراض به حق باشد، تا زیاده به خودت غرّه نشوی.

نثر روان: برای تو آرزو می کنم به اندازه کافی دشمن داشته باشی نه کم و نه زیاد برای اینکه گاهی از اعتقادات و باورهایت از تو سوال بپرسد و اعتراض کند تا حداقل یکی از آنها درست باشد و تو به خودت زیاد مغرور نشوی.

آرزو می کنم دانه ای هم بر خاک بیفشانی هرچند خرد بوده باشد و با رویدنش همراه شوی تا دریابی چه قدر زندگی در یک درخت جریان دارد.

نثر روان: برای تو آرزو می کنم که دانه ای کوچک را در خاک بکاری و شاهد بزرگ شدنش باشی و بفهمی در یک درخت، خداوند چه شوری از زندگی را نهاده است.

آری پول ارباب بدی است، اما خدمتگزار خوبی است.

نثر روان: اگر پول انسان را کنترل کند و زیاده خواهی کند، مناسب نیست پول باید در خدمت انسان باشد و درست از آن استفاده کند.

دانش زبانی: واژه سازی

۳. واژه مرکب

۲. واژه وندی

۱. واژه ساده

۱. **واژه ساده:** کلمه‌هایی هستند که از یک بخش ساخته شده‌اند و معنی مستقلی دارند. این کلمات را نمی‌شود به چند بخش تقسیم کرد.

مثال:

درخت ، میز ، مادر ، دوست ، خانه ، زندگی

۲. **واژه وندی:** کلمه‌هایی هستند که از یک بخش معنی‌دار و یک بخش بی‌معنی « پیشوند یا پسوند » تشکیل شده‌اند.

مثال:

گلستان: گل + ستان { گل: معنی دار } { ستان: بی معنی }

عروسک: عروس + ک { عروس: معنی دار } { ک: بی معنی }

درختان: درخت + ان { درخت: معنی دار } { ان: بی معنی }

کارگاه: کار + گاه { کار: معنی دار } { گاه: بی معنی }

آبی: آب + ی { آب: معنی دار } { ی: بی معنی }

۳. **واژه مرکب:** کلمه‌هایی هستند که از دو یا چند بخش معنی‌دار و مستقل ساخته شده‌اند.

مثال:

کتابخانه: کتاب + خانه { هر دو قسمت معنی دارند }

کارنامه: کار + نامه { هر دو قسمت معنی دارند }

مداد تراش: مداد + تراش { هر دو قسمت معنی دارند }

شازده کوچولو

نویسنده: آنتوان دوست اگزوپری

واژه های مهم

| | |
|------------------------|--------------------|
| هضم: تحلیل غذا در معده | وقار: بزرگواری |
| آذرخش: رعد و برق | فراغت: آسودگی |
| عزیمت: سفر کردن | فاش: آشکار شدن |
| کارفرما: رئیس | مالک: صاحب، دارنده |

دانش زبانی: واژه شناسی

واژه‌هایی که به { ه } ختم می‌شوند، هنگام اضافه شدن « **ی نکره** » به آخر آنها اینگونه نوشته می‌شوند:

زنده + ی: زنده‌ای **گوشه + ی: گوشه‌ای**

واژه‌هایی که به { و } ختم می‌شوند، هنگام اضافه شدن « **ی نکره** » به آخر آنها اینگونه نوشته می‌شوند:

خوشبو + ی: خوشبویی **بازو + ی: بازویی** **دارو + ی: دارویی**

« سوالات »

دانش‌آموزان عزیز، برای یادگیری بهتر به سوالاتی که از قسمت دانش‌های ادبی و زبانی هر درس طرح شده، پاسخ دهید.

« موفق باشید »

درس اول:

۱. یک جمله بنویسید که تشبیه داشته باشد.

۲. در کدام گزینه، تشبیه وجود دارد؟

* دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنر نمای

* ای بخارا، شاد باش و دیر زی

* متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری

* ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

۲. آرایه ادبی عبارات مشخص شده را مشخص کنید. « تشخیص، تشبیه، مراعات نظیر »

* گوش طرب، به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود.

* گاه تنهایی، صورتش را به پنجره می‌چسبانید.

* خمیر و نانوا دیوانه گردد تنورش بیت مستانه سراید.

* زبان و دست و پا، یک کرده خدمتکار هم باشیم.

درس دوم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و انواع وابسته‌ها را مشخص کنید.

* همین پنج مدادِ رنگی را خریدم.

* هیچ خانه کوچکی وجود ندارد.

* آن دو کبوتر پرواز کردند.

* هر چهار خیابان شهر را گشتیم.

* این دو آهوی زیبا را تماشا کردم.

درس سوم:

۱. کدام یک از گزینه‌های زیر، پرسش انکاری است؟

* آیا دانایی، دشمن انسان‌هاست؟

* پیاده ندیدی که جنگ آورد؟

* بی نام تو نامه کی کنم باز؟

* تو نمی‌دانی مگر رسم ادب؟

درس چهارم:

۱. در عبارات زیر، صفت‌های سنجشی را پیدا کنید و نوع آنها را بنویسید.

« ساده، تفضیلی، عالی »

* لباس زیباتر

* بزرگ‌ترین کلاس

* درخت تنومند

* دختر مودب

* هوای گرم‌تر

* خوب‌ترین مادر

درس ششم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «اخباری، التزامی، مستمر»

می‌سازد:

داریم می‌نویسیم:

پوشند:

می‌خوری:

بشنوم:

دارند می‌گویند:

ادامه سوال های درس ششم:

۲. جدول های زیر را کامل کنید.

| جمع | مفرد ↓ | جمع ↓ | مفرد |
|-------|-------------|-------|----------|
| | خوانده باشم | | می شناسم |
| | | | |
| | | | |

درس هفتم:

۱. نام اصلی شاعران، را که در بیت های زیر به صورت تخلص ذکر شده است، بنویسید.

* سعدیا، راست روان گوی سعادت بُردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

* حافظا! در کنج فقر و خلوت شب های تار تا بُودِ وردت دعا و درسِ قرآن، غم مخور

* این سخن پروین نه از روی هواست هر کجا نور است ز انوار خداست

* ز نوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن، چه خوش است شهریارا!

درس هشتم:

۱. متضاد واژه‌های زیر را بنویسید.

آسان:

دوستی:

گران:

بی‌نیاز:

ناتوان:

تاریک:

هنرمند:

ضعیف:

درس نهم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «ساده، نقلی»

پرسیدند:

گرفته‌ای:

شنیده است:

ساختیم:

ادامه سوال های درس نهم:

۲. جدول های زیر را کامل کنید.

| جمع ↓ | مفرد | جمع ↓ | مفرد |
|-------|---------|-------|---------|
| | رفته ام | | دیده ام |
| | | | |
| | | | |

درس دهم:

۱. در هریک از عبارات زیر، تلمیح را پیدا کنید و داستان مربوط به آن را بنویسید.

* به تولای تو در آتش محنت چو خلیل گویا در چمن لاله و ریحان بودم

* بیستون کندن فرهاد نه کاری ست شگفت شور شیرین به سر هر که فتد، کوه کن است

* میان خسرو و شیرین، شکر کجا گنجد؟

* آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

درس یازدهم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «استمراری، مستمر»

می خوابیدی:

داشت می نوشت:

داشتند می گفتند:

می بردیم:

۲. جدول‌های زیر را کامل کنید.

| ↓ جمع | مفرد | ↓ جمع | مفرد |
|-------|-----------------|-------|----------|
| | داشتم می خواندم | | می رسیدم |
| | | | |
| | | | |

درس دوازدهم:

۱. زمان فعل‌های زیر را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید. «بعید، التزامی»

خریده بودند:

فروخته باشی:

گرفته باشم:

بریده بود:

۲. جدول‌های زیر را کامل کنید.

| ↓ جمع | مفرد | ↓ جمع | مفرد |
|-------|------------|-------|-------------|
| | شکسته بودم | | فهمیده باشم |
| | | | |
| | | | |

درس سیزدهم:

۱. در ابیات زیر، ردیف را پیدا کنید و زیر آن خط بکشید.

- * چشمی که هست محو تماشای اهل بیت بیند جمال دوست به سیمای اهل بیت
- * کیستم من؟ سائلی در پشت دیوار شما با تهیدستی در این عالم، خریدار شما
- * کربلا را می‌سرود این بار، روی نیزه‌ها با دو صد ایهامِ معنی‌دار، روی نیزه‌ها
- * زبان خامه ندارد سر بیان فراق و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق

درس چهاردهم:

۱. در جمله‌های زیر، قیده‌ها را مشخص کنید و زیر آن خط بکشید.

- * اتفاقاً دوستم را در خیابان دیدم.
- * من امسال، به سن تکلیف رسیدم.
- * بازیکن به سرعت، به توپ ضربه زد.
- * زهرا به آرامی، شعر می‌خواند.
- * او همیشه، لباس‌های تمیز می‌پوشد.

درس شانزدهم:

۱. ساخت واژه‌های زیر را مشخص کنید. « ساده، وندی، مرکب »

* فرهنگ:

* نادرست:

* سحرگاه:

* دام‌پزشک:

* دستمزد:

* دوست:

* خوبی:

* خود نویس:

* خانه:

* کوزه‌گر:

* زیرزمین:

* آفریدگار:

* چهار پا:

***به پایان آمد این دفتر**

حکایت همچنان باقی ست*

دانش آموزان گرامی، خدا قوت

امیدواریم با خواندن این درسنامه و تلاش و پشتکار خود، مطالب کتاب فارسی پایه نهم را به خوبی یاد گرفته باشید.

به امید موفقیت شما در تمام مراحل زندگی